اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیك مردم ایران

شماره ۱۳

دوره اول

دوشنبه ۱۷ دی ۱۳۵۸

بها ۱۵ ریال

تارهای توطئهٔ آمریکا

ورود ارتش شوروی به افغانستان ـ که هردو طرف قضیه بارها و به‌تاکید گفته‌اند به‌خواهش دولت افغانستان و برحسب پیمان دوستی موجود بین دوکشور بوده است ـ هیجان بزرگی در دلها واندیشه‌ها پدید آورد . و این طبیعی است . در جهان‌امروز چنان تعادل شکننده‌ای میان نیروها برقرار است که‌هر حرکت تند در یك نقطه حساس می‌تواند آن را یکباره برهم‌زند و جریان زندگی ملت‌ها را به‌مسیر فاجعه بیندازد. ازین‌رو ، صرف‌نظر از همهٔ گرایش‌ها و باورها ، صرف‌نظر از آن‌که به‌خواست خود یا به‌حکم مرزبندی‌های جغرافیایی در کدام اردوگاه سیاست و اقتصاد جهانی باشیم، باید بدانیم کار چیست و به کجا می‌رویم. پرسشی اساسی ، که به زندگی و آیندهٔ ما و شایدسراسر بشریت مربوط است . اما، برای دست‌یابی به پاسخی‌درست، پیش از هرچیزباید به‌طرح درست مسئله پرداخت.

افغانستان همسایه شرقی ماست . مردمش مسلمان‌اند و شاید نیمی‌شان با ما همزبان . فرهنك آریایی و اسلامی مشترکی ما را به‌هم پیوندمی‌دهد . و درشرایط کنونی ، مهم‌تر آن که در هر دوکشور انقلابی بنیادی با محتوای اجتماعی ـ سیاسی تقریبایکسان درگرفته است . انقلاب اسلامی مستضعفان ایران به رهبری امام خمینی به تعبیری همان انقلاب دموکراتیك خلق افغانستان است . هدفها ، روش‌ها و افزارهای عمل هردو کم و بیش یکی است . هردو رو به توده‌های ستمدیده دارند . هردو ، بابرانگیختن‌اراده‌ها و پیوند دادن نیروی بازوها ، برای نجات مردم از فقر و زبونی و عقب‌ماندگی می‌کوشند . هردو براستقلال بی‌خدشهٔ کشور تاکید می‌ورزند . هردو آزادی و شرف انسانی را به بانگ بلند اعلام می‌کنند ، و هردو خواهان دسترسی همگان به دستاوردهای دانش و فن و فرهنك جهانی هستند تا زندگی سعادتمندی را در برابری و نظم و رفاه برای همه تامین کنند .

اگر انقلاب ایران ، زیر پرچم اسلامی نوگشته ، بر سنت علی‌بن‌ابی‌طالب و خاندانش ، مردم را برای استقرار عدل و کوتاه کردن دست غارتگران خودی و بیگانه به میدان رزم فراخوانده است، انقلاب افغانستان نیز هدفی جز این نداشته ، از آغاز تاکنون دراین راه رفته است . هردو انقلاب خصلت مردمی و ضد امپریالیستی دارند ، ودر داخل کشور و در پهنهٔ جهان ، در یك کارزار درافتاده‌اند. کار چنین انقلابهایی محدود و محلی نیست . رشتهٔهمبستگی واحدی همه‌شان رابه ضرورت به‌هم پیوند می‌دهد . و ازاین لحاظ ، میان انقلابهای درحال تکوین یا درجریان درگیری، و انقلابهای به پیروزی رسیدهٔ مستقر گشته ، تفاوتی نیست. همه به‌هم تکیه دارند واز یکدیگر نیرو می‌گیرند. کوبا و ویتنام ، الجزیره و آنگولا ، آلمان دموکراتیك و اتیوپی، اتحاد شوروی و افغانستان یا ایران ، جمهوری دموکراتیك یمن ، سوریه و خلق قهرمان فلسطین ، همه و همه در یك صف‌اند . دشمنان‌شان‌هم، جهانخواران آمریکایی و انگلیسی وآلمانی وژاپنی و غیره ، در صف‌دیگرند . دراین‌جای‌تردید، جای مغلطه‌نیست . هیچ انقلابی صدیق ، به‌هیچ‌دستاویز مذهبی یاسیاسی ،نمی‌تواندداین‌باره اشتباه کند، ـ مگر خیالپردازانی‌که هرگز در جریان عمل انقلابی نبوده‌اند .

بقیه درصفحه ٦

آنجاچه‌گذشت؟

سه‌شنبه یازدهم دیماه ۱۳۵۸

در پی دعوت هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران برای رسیدگی و اخذ تصمیم دربارهٔ تعلیق عضویت‌پنج‌تن از نویسندگان و مترجمان و شاعران باسابقه به جرم پافشاری در همگامی باانقلاب مردمی ایران به‌رهبری امام خمینی و لزوم برکنار ماندن کانون از ماجراجویی‌های سیاسی مجموعهٔ‌کسانی که بابرچسب‌های‌گوناگون با انقلاب ایران ـ خاصه در شکل اسلامی آن ـ مخالف‌اند ، جلسه‌ای که می‌بایست در ساعت ٥ بعداز ظهر تشکیل شود و رسمیت یابد ، سرانجام کمی پس از ساعت شش آغاز به‌گفت‌وگو کرد .

این دومین بار بود که‌چنین اجتماعی صورت می‌گرفت و به احتمال بسیار می‌بایست مانند آن دیگری ، به‌علت فراهم نبودن حدنصاب لازم ، تعطیل شود .

ولی برای کسانی که توانسته بودند در جو آشفته دروغ و تهمت و کین‌توزی ـ و همچنین پاره‌ای بده‌بستان‌های رایج و ریش گرو گذاشتن‌ها ـ نامه‌ای را به‌امضای یکصد و چهار نفربرسانند و در آن اخراج به‌آذین و کسرایی و سایه و تنکابنی وبرومند را خواستار شوند ، مایهٔ آبروریزی بود که نتوانند مجمع عمومی فوق‌العادهٔ خودشان را تشکیل دهند .

ازین‌رو می‌بایست به‌ماشین حساب‌سازی ، خاص‌دموکراسی‌های غربی که قبلهٔ امید حضرات است ، روبیارند و آن را به کار بیندازند . باقر پرهام مرد این‌کار بود . آمد وگفت که از ۲۸۷ تن که‌تاکنون به عضویت کانون نویسندگان پذیرفته شده‌اند ، دوتن مرحوم شده چهار تن استعفا داده و ده‌تن به‌خارج از کشور رفته‌اند .

بنابراین ، می‌ماند دویست و هفتاد و یك تن ، و چون این جلسهٔ دوم است و حدنصاب لازم برای رسمیت یافتن این اجتماع‌به عنوان مجمع عمومی نصف به علاوهٔیك تعداد اعضاء است ، می‌باید دست‌کم ۱۳٦ تن در جلسه حضور داشته باشند تا بتوان رسمیت مجمع عمومی را اعلام کرد. اما...

اما وضع سی و هفت تن از اعضاء مشخص نیست . اینان کسانی هستند که دفتر حضور و غیاب جلسات روزهای سه‌شنبه را امضاء نکرده‌اند و برخی‌شان حق عضویت خود را چند ماه است که نپرداخته‌اند . (بله ، به‌همین سادگی ... و به‌همین‌مسخرگی.) پس رقمی که باید به حساب بیاید ۲۳٤ نفر است و حدنصاب هم ۱۱۸ خواهد بود .

با این جمع و تفریق و تقسیم ، کار به‌مراد آقایان می‌گذشت، و باآمدن تدریجی چند تن ، پرهام توانست اعلام کند که ۱۱۸ نفر حضور دارند و مجمع عمومی فوق‌العاده می‌تواند رسما کار خود را آغاز کند .

انتخاب آقایان منوچهر هزارخانی به عنوان رئیس و فکری ارشاد و مهمید به‌عنوان نایب‌رئیس ، روی‌هم‌رفته پر به‌درازا نکشید. مجمع فوق‌العادهٔ آقایان تشکیل شد . دستور جلسه :

۱ ـ گزارش هیئت دبیران در دوبخش ،

۲ ـ سخنرانی به‌آذین به‌نمایندگی از سوی خود ودوستانش ، پس از آن هم ، اظهار نظر موافق و مخالف ، و درپایان ، رای‌گیری دربارهٔ اخراج یا ابقای آنان درعضویت کانون نویسندگان ایران .

بخش اول گزارش هیئت دبیران را محسن یلفانی خواند ، با همان صدای یکنواخت و خونسرد ماموران اجرا . و چه رنجی برده بودند، حضرات، دربه‌هم بافتن این همه سفسطه و دروغ وفریبکاری!

پس از آن ، نوبت به اسماعیل خویی رسید که ، به‌عنوان بخش دوم‌گزارش هیئت دبیران ، «موارد اتهام» را در جزئیات ذره‌بینی موهومش به‌صدایی گرفته و خمارآلود بیرون می‌ریخت و می‌ریخت و سرتمام‌شدن نداشت .

با این همه ، جریان ریزابهٔ فصاحت بی‌رونق آقایان قطع شد . به‌آذین اجازهٔ سخن یافت و متنی راکه درهمین شمارهٔ اتحاد مردم می‌بینید خواند و پس از چند دقیقه‌مجمع را، که‌فضای دودگرفته‌اش سررابه‌دوار می‌افکند ، ترك کرد.

آنگاه ده دوازده تنی تقاضای سخن کردند و پشت میکروفون قرارگرفتند . از این عده ، جز یکی دو تن که از سرسلامت نفس در پی‌آشتی‌دادن ضدین بودند ، جز آقای شیخ مصطفی‌رهنما که‌به‌پیوستگی و پرهیز ازجدایی موعظه فرمودند و هیئت دبیران را به‌همگامی با خط امام فراخواندند ، و جز خانم منصوره هاشمی که ، ضمن قدردانی از کسانی مانند به‌آذین ویارانش، صریحااعلام کرد که رایش رادر کنار رای کسانی نخواهد گذاشت که تادیروز به‌دستبوسی می‌رفتند ، دیگران ، از جمله رضا براهنی ، سعید سلطانپور ، علی‌اکبر اکبری ، راسخ، میهن‌دوست ، پس از ایراد انواع ناسزاها و تهمت‌های نشخوار شدهٔ ساواك در حق حزب تودهٔ ایران که هیچ ربطی به‌کانون و بحث‌های آن ندارد ـ اخراج پنج‌تن را مصرانه خواستار شدند . کار به‌مرحلهٔ رای‌گیری‌رسید. سه‌پیشنهاد داده شد :

رضا براهنی : رای به اخراج

نسیم خاکسار : رای به‌اخراج و تشکیل کمیسیونی درکانون جهت ریشه‌یابی (!)

محمد علی سپانلو : ادامهٔ تعلیق تایك سال دیگر ، تاشاید به‌آذین و یارانش دراین مدت ازکرده پشیمان شوند !

این پیشنهاد مزورانه با اعتراض شدید فریدون تنکابنی ، برومند ، سایه و دیگران روبرو شد . فریاد «یااخراج‌یاابقا!»درفضای مجمع طنین افکند . ناچار به همین صورت رای گرفته شد . از مجموع ۱۲۷ تن که در رای‌گیری شرکت کردند ، ۸۱ تن رای به اخراج و ٤۲ تن رای به ابقای عضویت به‌آذین و دیگران دادند و ٤ تن نیز ممتنع بودند .

نتیجه آن که بخشی از اعضای کانون نویسندگان ایران و هیئت‌دبیران آن در سه‌شنبه شب یازدهم دیماه یکهزار وسیصد وپنجاه‌هشت‌راهی رابرگزیده که ازراه انقلاب مردمی ایران‌به‌رهبری امام خمینی جداست و رایی دادند که همه سوابق مبارزهٔ کانون نویسندگان ایران را برضد استبداد و امپریالیسم نفی می‌کند . به‌آذین ، کسرایی ، سایه ، تنکابنی و برومند از کانونی که به‌چنین روزی افتاده است باسربلندی خارج می‌شوند .

در پایان ، این نکته هم شایان توجه است که از ۲۷۱ عضو رسمی کانون تنها ۸۱ تن یعنی ۳۳ درصد رای‌به‌اخراج داده‌اند و آقایان هیئت دبیران باهمه سرسختی خود حتی نتوانستند همهٔ آن یکصد و چهار نفری راکه به‌امضای نامه‌گذائی تقاضای اخراج واداشته بودند درکنار خود نگه‌دارند .

مشکل‌مسکن باید در ارتباط بادیگر مشکلات اقتصادی حل‌شود

مدتی است که چگونگی حل مشکل مسکن مورد بحث مراجع مختلف دولتی وصاحب‌نظران قرار گرفته ودر روزنامه‌ها نظرات مختلفی دراین مورد ابراز میگردد.

مسولان بنیاد مسکن از مدتهاپیش‌اعلام کرده‌اند که مشکل مسکن رابزودی درسطح مملکت حل خواهند کرد، حال‌آنکه وزارت مسکن‌و شهرسازی ازچنین‌نظری دفاع‌نمیکندومسئولان این‌وزارت اظهارداشتند که حل مشکل مزبور نیازبه‌زمان دارد تا باساختن واحدهای مسکونی بتدریج وظر فچندسال بتوان مشکل راحل‌کرد.

بقیه درصفحه ٥

توطئهٔ امپریالیسم آمریکا در افغانستان آزادو دموکراتیك

دگرگونی های اخیر کشور همسایه‌مان افغانستان موجب واکنش های موافق ومخالف در جهان گردیده است.

درصف مخالفان درجای‌نخست نعره‌گوش‌خراش کارتر،مارگارت تاچر، هواکوفنك وسپس دنباله‌رو‌های امپریالیسم غدار آمریکا سادات،وایزمن، قابوس، زیادباره، ضیاءالحق، ملك‌حسین ودیگرایادی ریز و درشت ارتجاع بین‌المللی بگوش می‌رسد .

درمیان هیاهوی این توطئه ـ گران بین‌المللی که می تواند بسیار طبیعی وعادی باشد، شنیدن صدای کسانی‌که خود با همین توطئه‌ها وتحریکات و جنك های حیدری و نعمتی دست به‌گریبان هستند، بسیارتاسف‌انگیزونامنتظره است.

مثلا هم‌آوائی ناسنجیده ودوراز روشن‌بینی سیاسی برخی نهادها، شخصیت‌های رسمی و بخصوص صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران باتبلیغات سازمان یافتهٔ آژانسهای خبری امپریالیستی مایهٔ تعجب ونگرانی است.

این نگرانی بیشتر از آن جهت است که محافل معین هوادار امپریالیسم با استفاده از بغرنجی اوضاع می‌کوشندتوطئه‌امپریالیسم جهانی وارتجاع منطقه را علیه

بقیه درصفحه ٥

سخنرانی م. ا. به‌آذین درمجمع‌عمومی فوق‌العاده کانون نویسندگان ایران

خانم‌ها وآقایان،
اعضای‌کانون نویسندگان‌ایران

درروز سه‌شنبهٔ چهارم دیماه، مجمع عمومی فوق‌العادهٔ کانون نویسندگان ایران، به‌سبب آن که تعداد حاضران به حدنصاب دوسوم کل اعضاء نرسیده بود، نتوانست رسمیت‌یابد. خوشبختانه امروز فرصت آن دست داد که سرانجام این مجمع تشکیل شود وبه امری‌که تشنج تحمل ناپذیری در کانون ماپدید آورده است وآن‌را تاآستانهٔ تلاشی پیش می‌برد، رسیدگی کند.

ازهم‌اکنون لازم می‌دانیم به‌صراحت اعلام‌کنیم که این وضع اسف‌بار نتیجهٔ مستقیم روش خودسرانه‌ای است‌که هیئت دبیران ازهمان فردای انتخابش در پایان فروردین امسال، با نقض آشکار «موضع کانون نویسندگان ایران» درپیش‌گرفته وخواسته است دربرابر انقلاب ورهبری آن، سیاست بهانه‌گیری وکارشکنی ودشمنی گروه وجامعه وجبهه وسازمان معینی را به‌نام کانون، یعنی بامسئولیت ضمنی تك‌تك اعضای‌آن، اعمال کند. هیئت دبیران، در این راه بن‌بست بی‌افتخار، تا جائی‌ پیش رفت‌که می‌بینیم کانون نویسندگان ایران، که روزی درصف مقدم جنبش انقلابی ملت مابود، به‌صورت ارگان علنی انواع جریانهای ضدانقلابی عمل میکند.
مسئله این‌است.

بقیه در صفحه ۲

سخنرانی م. ا. به‌آذین

بقیه ازصفحه ۱

خانمها و آقایان

درتاریخ کانون ما، این نخستین مجمع عمومی فوق‌العاده است وخوشبختانه به‌برکت انقلاب پیروزمند ملت ایران، در محیطی آزاد وبرکنار ارهرگونه فشار بیرونی تشکیل می‌شود. امیدواریم هیچ زمینه‌ای هم برای اعمال فشار ازدرون وجـود نداشته باشد .

مجمع عمومی امروز برای آن فراخوانده شده است‌که دربارهٔ پنج عضو پرسابقهٔ کانون نویسندگان ایران، که چهار تن ازایشان خود ازموسسین آن بوده وسه‌تن تا سی ویکم فروردین ۱۳۵۸ به‌عنوان اعضای هیئت دبیران کانون فعالیت مستمر داشته‌اند، قضاوت کند . اینجامسلهٔ عضویت ایـن پنج‌تن مطرح است، که خود فرع است برآن مسئلهٔ اساسی، یعنی روش وفعالیت ضدانقلابی هیئت دبیران که ورق پارهٔ شاپور بختیار به‌نام «فریاد آزادی» درهمان نخستین شمارهٔ مورخ ۱۰ر۸ر۱۳۵۸ خودازآن به‌گرمی یاد می‌کند وبرای «آقای احمد شاملو وآقای باقر پرهام وسایر دوستان وهمکاران اهل ذوق و قلم آرزوی موفقیت دارد وامیدواراست لااقل وجود ارزشمندشان ازگزند مزدوران خونخوار خمینی مصون بماند.»

آری، چنین است وشرم‌آوراست . اما برگردیم به‌مسئله عضویت پنج عضو پرسابقهٔ کانون. بی‌شك پاسخی که مجمع به این مسئله خواهد داد سابقه‌ای به‌وجود خواهد آورد و عواقبی مثبت یامنفی خواهد داشت. چگونگی این پاسخ، یا به‌فعالیت خلاق کانون درراستای مصالح مردم وانقلاب یاری خواهد رساند، ویاآن رابه راه درگیری خودخواهی ها و افزون طلبی‌های شخصی وگروهی خواهد انداخت وسرانجام کانون رابه انزوا وفلج گشتگی وتلاشی خواهد، کشاند . ازاین‌رو ، تاکیدبراهمیت این مجمع و تاثیر آن‌برزندگی آیندهٔ کانون نمی‌تواند زاید باشد.

خانمها و آقایان

پیش ازورود به ماهیت مسئله، ازآنجاکه اکثریت‌بزرگ حاضران چندماهی بیش نیست که درکانون نویسندگان ایران عضویت یافته‌اند، مختصری دربارهٔ انگیزهٔ تشکیل کانون و هدفها ومبارزات چندین سالهٔ آن به‌عرض می‌رسانیم تا موقع کانون وپیوند ناگسستنی‌اش با جنبش انقلابی مردم ایـران بروشنی معلوم گردد .

دوازده سال پیش، دراواخر بهمن ۱۳۴۶، درمخالفت با«کنگرهٔ نویسندگان وشعرا ومترجمان»، که رژیم خودکامهٔ وابسته به امپریالیسم قصد تشکیل آنرا داشت، بیانیه‌ای به‌امضای گروهی ازمبارزان اهل قلم انتشار یافت‌که درآن «وجود آزادیهای واقعی نشر وتبلیغ وبیان افکار» شرط مقدماتی تشکیل چنین کنگره هائی، آنهم بـدعوت و زیر نظارت «اتحادیه‌ای آزاد و قانونی‌که نماینده ومدافع حقوق اهل قلم وبیان کنندهٔ آراء آنها باشد» اعلام شده بود. و این خود سرآغاز حرکتی برای تاسیس «کانون نویسندگان ایران» گشت. ازمیان اهل قلم، کسانی‌که درموضع مبارزه باستم وغارتگری وسرسپردگی رژیم به‌امپریالیسم قرارداشتند و بهمین‌سبب در نشرآثارخود بدرجات مختلف زیرفشار ممانعت وسانسور بودند، درپایه‌گذاری این کانون شرکت جستند، وبا پشتوانهٔ نیروی جمع، آزادی اندیشه وبیان وچاپ ونشررا پی‌گیرانه خواستار شدند. واین بمعنای نفی سانسور دستگاه خودکامهٔ ضدملی بودکه راه ارتباط سالم وزایا میان نویسنده ومردم رامی‌بست ومدعی بودکه قلم جز درمحدودهٔ تائید وتحسین قدرت غاصب روز مجال جـولان نداشته باشد .

درسایهٔ وحشت‌آفرین ساواك، درمحیط آلودهٔ فشار و تهدید وتطمیع، فعالیت کانون نویسندگان ایران بصورت انتشار مقاله وایراد سخنرانی وتشکیل مجلس یادبود نزدیك به دوسال دوام یافت وواکنش پیوسته خشن‌تری رااز سوی دستگاه استبدادموجب شد. سرانجام، درپی‌بازداشت ومحکومیت فریدون تنکابنی بجرم نوشتن «یادداشتهای شهر شلوغ»، کانون نویسندگان ایران، دراوایل خرداد ۱۳۴۹، بیانیه‌ای دراعتراض انتشار دادکه بدنبال‌آن سه‌تن دیگر ازاهل قلم بزندان افتادند. ضربه‌ای‌که ازاین راه برروحیه‌ها واراده‌هافرودآمدچندان‌بود که جمع نویسندگان یکسره ازهم گسست. وازآن پس تاسالها، باوجود دوسه آزمایش کوتاه وپراکنده، کارگردآوردن‌نیروئی ازاهل قلم واحیای کانون بجائی نرسید.

درآغاز سال ۱۳۵۶ که درمرداب ساکن وگندیدهٔ ایران رسمی آریامهری، برخاستن موج‌کوچکی ازاعتراض محتاطانه برای آرایش استبداد وخوش‌آمد اربابان سودمند تشخیص داده شد، گروهی بیست وچند نفره، که اکثرشان درزندگی کانون نویسندگان یا هرگز شرکت نداشتند ویا حضور و فعالیتشان درجهت کارشکنی ونفاق‌افکنی واحیاناً بازی دوسره بود، درمنزل یکی جمع شدند وفعالیت مجدد کانون‌نویسندگان رااعلام کردند. درمراجعه‌ای که به دوسه‌تن ازماشد، ـ واین بسیار طبیعی بود، زیرا برخی نامها مشروعیتی باخود داشت‌که فعالیت کانون رابدون حضور و موافقت آنها در افکار عمومی امکان ناپذیر میساخت، ـ پس از بحث در چندو چون امر و پذیرفته شدن شرط اتفاق آراء درتصمیمات مهم برای پرهیز ازتحمیل آنچه دراصول برای این یاآن طرف پذیرفتنی‌نیست، مادوستان نیز، باهمهٔ آگاهی به‌عقاید وعلایق وجاه طلبی‌های شخصی وگروهی فلان وبهمان، برای آنکه بهرحال فرصت و امکان فعالیت سودمندی درخدمت به مردم ومبارزات ملی و ضداستبدادی‌شان پدید می‌آمد، به‌جمع نامتجانس حضرات پیوستیم. کانون نویسندگان ایران بایك هیئت دبیران موقت باردیگر آغاز به‌کار کرد.

درفاصلهٔ نیمهٔ اول سال ۱۳۵۶ تافروردین ۱۳۵۸، که کانون نویسندگان ایران، درشرایط مبارزهٔ پیوسته‌گسترده‌تر وقاطع‌تر ملت ایران برضد استبداد و امپریالیسم ، فعالیتی مبتکرانه وبرانگیزاننده داشت، نهایت کوشش به‌عمل می‌آمد تارهبری کانون درانحصار این یاآن گروه نباشد ووسوسهٔ آن پیش نیایدکه کانون راازراه مستقل ومبارزهٔ مستقل خـویش منحرف گردانند. بهمین سبب هم، دررابطه با احـزاب و سازمانهای گوناگون لازم دیده شد که متنی به‌نام «موضع کانون نویسندگان ایران» نوشته شود تاراهنمای عمل کانون باشد. وازآنجاکه مسئله بحث‌انگیز بود ونظرها متفاوت، پس ازتبادل نظر درجلسات مکرر، متن مربوط به موضع کانون درصورت نهائی خود درتاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۵۸ به‌تصویب مجمع عمومی رسید.

درکار هیئت دبیران کانون، تافروردین ۱۳۵۸، اصل همیشه برآن بودکه خواستهای ویژهٔ اهل قلم در پیوند و هماهنگی بامبارزات اوج‌گیرنده وبرحق مردم ایران پیگیری شود، امورجاری برپایهٔ همکاری وتفاهم واعتماد متقابل انجام پذیرد، وتبعیض وتحکم وتکلیف مالایطاق درمیان نباشد. در کانونی‌که اعضاء آن ازافقهای فکری وعقیدتی مختلف آمده‌اند وتنها درزمینهٔ محدود ومعینی‌ـ که همان آزادی اندیشه و بیان وقلم، آزادی چاپ ونشر آثار وتضمین حقوق مادی و معنوی نویسندگان باشد ـ خواستهای مشترکی دارند، خود منطق همکاری اقتضای چنین روشی رادر رهبری کانون داردو تجربهٔ عملی چندساله نیز آنرا تائید میکند. براین اساس، عقیدهٔ ماهمواره این بود وهست‌که تعادل درونی کانون وگردش منظم وهموار چرخهای‌آن بستگی بدان داردکه هیئت دبیران دارای ترکیبی‌متوازن ازنمایندگان مردمی وخوشنام وکارآزمودهٔ ادب معاصر باشد واصل اتفاق آراء برمبنای مشورت وبحث دوستانه وموافقت همه وهریك ازاعضای هیئت دبیران درامور مهم رعایت گردد .

اما درانتخابات ۳۱ فروردین امسال، باتمهیداتی کـه صورت گرفت، این روش زیرپا نهاده شد وآن تعادل درونی بهم خورد. دبیران تازه‌که دراکثریت خود سابقهٔ فعالیتی در کانون نداشتند وحضور برخی‌شان حتی محسوس نبود، اما دغدغهٔ مشترك سدراه بریك خط فکری وسیاسی معین ومخالفت باقدرت اسلامی برخاسته ازبطن انقلاب ملی وضد امپریالیستی مردم آنان رابهم می‌پیوست، ازهمان آغاز بالجاجی تعصب‌آمیز کانون رابه‌کشاکش وجنجال سیاسی آلوده ساختند. هیئت دبیران، دربحبوحهٔ نبرد انقلاب وضدانقلاب زخم خورده، به‌نام آزادی «همهٔ گـروهها ـ صرفنظر ازگـرایشهای عقیدتی و مسلکی»شان، ـ باهر صدائی که دراعتراض به اعمال قدرت انقلابی برمی‌خاست ، هم‌آواز شد و باهرحرکت بهانه‌جویانه همگام گشت. به‌نام کانون نویسندگان ایران، هیئت دبیران به دانشجویان پیشگام متحصن در دادگستری پیوست، در میتینگ جبههٔ دموکراتیك ملی ودر راه‌پیمائی آن شرکت جست. درمحل کانون وبریاست آقای پرهام جلسه‌ای ترتیب داد ودست دردست امثال رضا مرزبان وگویا برای مقابله با «هجوم فاشیزم» برای تشکیل چیزی به‌نام «شورای هماهنگی مبارزه بااختناق وسانسور» فعالیت نمود، هرچندکه به سبب رسوائی بیش ازحد پاره‌ای ازشرکت کنندگان توفیق نیافت. هیئت دبیران، باتبدیل حلسات عمومی روزهای سه‌شنبه به میدان مسابقه درمنفی‌بافی وپرخاش وتبلیغ سوء برضد قدرت انقلابی ورهبری انقلاب، ازکانون مامرکز تجمعی برای انواع مخالفان انقلاب پدید آورد. هیئت دبیران، کانون مارابه راهی نادرست وازهمه بابت خطرناك کشاند.

بهمین سبب ما خود را ناگزیر دیدیم که در نامه مورخ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۸ به‌هیئت دبیران هشداردهیم. درآن‌نامه ازجمله چنین آمده است:

«درمرحلهٔ انقلابی کنونی، استقرار آزادی‌ها و تعمیم برخورداری ازآن جز درزمینهٔ تحکیم وگسترش وتکمیل‌پیروزی انقلاب تحقق پذیرنیست. امروزه، وظیفهٔ هرفرد خواستار آزادی وهرمبارز راه استقلال کشور کمك به پیروزی نهائی انقلاب است. هرعمل، هرنوشته وهر گفتار ازسوی هرکس وهرگروه وهرجمعیت به‌اعتبار انقلاب داوری میشود... پافشاری در تصور مطلق وآرمانی آزادی، بصورتی‌که این سلاح مبارزهٔ انقلابی رابه دست دشمنان آشکار یانهفتهٔ آزادی وانقلاب رها کند، مارابه بن‌بست همگامی‌واحیانا همکاری باضدانقلاب میکشاند... سخنانی‌که دریکی ازجلسات هفتگی کانون درحضورنمایندگان رادیوتلویزیون‌آلمان‌فدرال ، که مشغول فیلمبرداری و ضبط صدا بوده‌اند ، گفته شد ، میتواند سوء تعبیرهای جدی را دربارهٔ انقلاب ایران به‌وجود آورد و مورد بهره‌برداری قرار گیرد... این راه بسیار خطرنـاك است و میتوانـد موجب تفرقه گردد.»

بااینهمه هیئت دبیران، پس از وقفه‌ای کوتاه ، باز بهمان راه نادرست و خطرناك مخالفت با انقلاب درافتاد و این‌بار، در محیط درگیری‌هـای خونین که احتمال همه نوع تحریك و فتنه می‌رفت ، برنامهٔ شبهای شعر خوانی و سخنرانی را زیر عنوان «آزادی و فرهنك» پیش کشید و در تدارك آن ، جلسات عمومی روزهای سه‌شنبهٔ کانون را به صحنهٔ مبارزه جوئی با واقعیت انقلابی ایـران مبدل ساخت . کسانی آمدند و در پشت میکروفن ، با چـاشنی تخطئه و تهمت و ناسزا ، شکست انقلاب را با خونسردی اعلام فرمودند ، فاشیزم را مسلط خواندند ، به آزادی تمام در مرك‌آزادی نوحه سردادند و حکومتهای بورژوائی غربی را صدبار بهتر و مترقی‌تر از حکومت انقلابی اسلامی وصف کردند ، بی‌آنکه کمترین اعتراضی از سوی هیئت‌دبیران، که اداره‌کنندهٔ جلسات بود ، به‌گوش رسد .

برای آنکه حقیقت در پردهٔ دروغ‌هائی که بهم بافته شد ، پنهان نماند، می‌گوئیم که ما با نفس برگزاری شبهای شعر خوانی و سخنرانی هرگز مخالفتی‌نداشته‌ایم و نداریم . بهمین سبب هم ، وقتی که دوتن از ما بـرای شرکت در«هیئت برگزارکننده» دعوت شدند ، بی‌مضایقه آمدیم و خطیر بودن موقع ، لزوم تامین نظم واین‌نکتهٔ اساسی را کـه هیئت دبیران خود باید مستقیما مسئولیت کار را برعهده بگیرد و به‌هیچ «کمیتهٔ تدارك» و غیر آن محول نکند ، یادآورشدیم . ظاهرا هیئت دبیران ادامهٔ‌کار هیئت برگزارکننده را برای منظورهائی که داشت سودمندندید و کار آنرا بهمان یك جلسه پایان داد . با اینهمه ، باتوجه به‌اهمیت حیاتی مسئله ، مرتبا درجلسات عمومـی روزهای سه‌شنبه شرکت کردیم ، و از سروفاداری به‌انقلاب بزرك خلق و دلسوزی دربارهٔ کانون ، که بهرحال تا حدود زیادی پروردهٔ رنج و کوشش و مبارزهٔ خود ماست ، برای پرهیز از تندروی‌های بی‌مسئولیت (که میتواند موجـب تحریك گردد و بهانه بدست کسانی بدهد که از سرتعصب کور یا در ارتباط با ضد انقلاب در پی فتنه‌انگیـزی و حادثه‌آفرینی هستند ، آنچه را که میبایست گفت ، بی‌اعتنا به سخنان زننده و ایرادهای نیش‌غولی و اتهامات نچسب ناروا ، گفتیم و مکرر گفتیم و ایستادگی‌هم کردیم ، زیرا وظیفهٔ خود میدانستیم که کانون را از راه لغزان وپرخطری که بدان سوق داده میشد ، باز گردانیم ، بی‌آنکه هیچگاه خود را از کانون و سرنوشت آن کنار بگیریم . گفتیم و مکرر گفتیم که‌درجوبرانگیختهٔ‌سیاسی که اینك‌حکمفرماست، صلاح کار را در آن می‌بینیم که برگزاری‌شبهای شعر و سخنرانی به‌وقت مناسب دیگری موکول گردد. ودرهمان حال ، گفتیم ومکررگفتیم که درصورت برگزاری شبها در آن شرکت خواهیم کرد و سخنرانی خواهیم‌داشت، تا در جمع آوازهای مخالف ، بانك موافقی هم به‌گوش برسد .

اما هیئت دبیران کانون و الهام دهندگان نهفتـه ، ولی شناخته شده‌شان ، بجای تسلیم به منطق واقعیت، ما را که در وفاداری به‌موضع اصولی همیشگی خود در این نکته پافشاری می‌نمودیم که کانون نویسندگان ایران نباید دنباله‌رو و مجری سیاست هیچ جبهه و جامعه و گروه و سازمانی باشد ، بی‌هیچ دلیلی ، جز دشمنی با حزب تودهٔ ایران و مخالفت کوته‌بینانه با قدرت انقلابی موجود ورهبری آزموده وآشتی ناپذیر ضدامپریالیست آن، پس از ایراد انواع دشنامهای نشخوار شدهٔ ساواك ، بدان متهم ساختند که گویا سیاست حزب نامبرده را در کانون به اجرامی‌گذاریم وقصد سلطه‌جوئی داریم ، ـ یعنی درست آنچه خود کرده‌اند و میکنند .

ضمنا ، این‌هم واقعیتی است که اگر شبهای شعر و سخنرانی به‌رغم سرسختی ولجاج هیئت دبیران ودیگردست‌اندرکاران برگزار نشد، نه بعلت مخالفت ما، که آقایان توجهی بدان نداشتند ، بلکه به‌سبب آن بود که وزارت‌کشور از تضمین امنیت این شبها سرباز زد و مسئولیت هرگونه حادثهٔ احتمالی را تلویحا به‌گردن هیئت دبیران گـذاشت . از آن گذشته ، مسئلهٔ اشغال جاسوس‌خانهٔ آمریکا درتهران، به‌همت دانشجویان مسلمان پیرو خط امام ، چنان محیط پرهیجان انقلابی و ضد آمریکائی در سراسر ایران پدیدآورد که هیئت دبیران کانون بیش از این جرأت آن درخود نیافت که همچنان دربارهٔ برگزاری شبها لجاج ورزد. حتی ، درپی متن تلگرامی که در رابطه با ابتکار انقلابی دانشجویـان پیرو خط امام ، ما چند تن به حضور امام ارسال‌میداشتیم و درجلسه روز سه‌شنبهٔ کانون پیشنهاد کردیم به‌بحث گذاشته شود و همه بدان بپیوندند و هیئت دبیران کمترین توجهی‌بدان ننمود ، آقایان خود راناگزیر دیدند که ، بمنظور فـریب افکار عمومی و سرپوش گذاشتن برسابقهٔ مخالف‌خوانیها و حملات پیوستهٔ خود برضد انقلاب و رهبری آن ، اعلامیه‌ای در تائید مزورانهٔ «دانشجویان عزیز» به‌نام کانون نویسندگان ایران صادر کنند ، ـ و آیا تصادفی است که در سراسر پیام‌شان یك‌بار هم نام امام که دانشجویان خود را پیروخط ایشان می‌خوانند دیده نمیشود ؟ ـ به دنبال آن ، اعلامیه‌ای به‌نام کانون و به‌امضای هیئت دبیران به‌در ودیوار چسبانده شد و در خبرنامهٔ کانون نیز به‌چاپ رسید که در آن ضمن هتاکی به ما و به حزب تودهٔ ایران ویك رشته دروغ بیشرمانه برای توجیه تعلیق عضویت‌ما ، برگزاری شب‌های شعر و سخنرانی به‌روزی موکول می‌شد که ملت ایران از کورهٔ مبارزه با جهانخواران آمریکائی پیروز بیرون‌آمده باشد . بدین‌سان ، هیئت دبیران زیر فشار واقعیات درست همان چیزی را اعلام می‌کرد که ما می‌گفتیم ، منتها به‌زبان دیگرو باتاخیر و تاسفی آشکار . ولی این همه مانع از آن نشد

بقیه درصفحه ۵

هفته نامهٔ

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دمـوکراتیك مردم ایران

تهران، خیابان سزاوار شماره ۱۸۹

تلفن ۶۴۴۳۸۴

چاپ کاویان

پایهٔ کشاورزی و مواد اولیه اقتصاد جهانی سرمایه‌داری

(قسمت دوم)

تولید کشاورزی

گرایش‌های بلندمدت رشد کشاورزی نیز بیانگر تضادهای ژرف ساختاری در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در دوران پس از جنگ است (جدول شمارهٔ۳)

درطی دهه‌های اخیر، نرخ رشد تولید کشاورزی به‌طور محسوس پایین‌تر از نرخ رشد سایر شاخه‌های اقتصاد سرمایه‌داری جهانی است.

درحقیقت، نرخ متوسط افزایش سالیانهٔ تولید کشاورزی از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۴ کمتر از ۲/۶ درصد بوده است. این رقم خیلی پایین‌تر از میزان متوسط افزایش سالیانهٔ صنعت استخراج بدون احتساب صنعت تبدیل مواد است و از نرخ متوسط افزایش جمعیت بزحمت در می‌گذرد. بر اساس این واقعیت است که طی این دوره سهم تولید کشاورزی در محصول ناخالص دنیای سرمایه‌داری بیش از $\frac{1}{3}$ کاهش یافته است. این کاهش در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری از ۷ درصد به ۴ درصد و در کشورهای درراه رشد از ۴۶ درصد به ۲۴ درصد رسیده است.

این گرایش بدان معنا نیست که در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری وفور محصولات کشاورزی وجود دارد. به عکس پدیده‌های بحران در قلمرو کشاورزی شدت میگیرد، کمبود دانه‌های غذایی در اغلب کشورهای جهان **سوم** فزونی میباید و نابرابری در توزیع منابع کشاورزی بین برخی کشورها و گروهی از کشورها ژرفا میگیرد.

به عقیدهٔ **مکنامارا** رییس بانك بین‌المللی توسعه و ترمیم در بیش از ۱۰۰ کشور درراه رشد که از بانك کمك دریافت میکنند، تقریباً ۴۰ درصد اهالی یعنی ۸۰۰ میلیون نفر نیمه‌گرسنه‌اند ویا درشرایط قحطی بسر می‌برند.

رشد آهستهٔ تولیدات کشاورزی در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در مقایسه با سایر بخش‌های تولید مادی روندی است که تنها ویژهٔ دوران پس از جنگ نیست. عقب ماندن کشاورزی از صنعت «یکی از ژرف‌ترین علت‌های عدم تناسب بین شاخه‌های مختلف اقتصاد ملی، بحران‌ها و افزایش هزینه‌زندگی است».

امروزه ملاحظه می‌شود که قلمرو عمل این گرایش تاریخی پیوسته دامنه و ژرفا می‌گیرد. گسترش تضادهای درونی نظام اقتصادی سرمایه‌داری جهانی ناگزیر زمینه‌های بحران «سنتی» و پیدایش بحران‌های تازه در قلمرو کشاورزی را تشدید می‌نماید. در این جا، این یادآوری بجاست که درشرایط کنونی بخش مهمی از کشاورزی بر پایهٔ ماشین سازمان یافته و بر این اساس امکانات فنی اساساً تازه‌ای برای فزونی بهره‌وری کار پدید آمده است. با این همه، این امر موجب نگردید که در تولید سرانهٔ کشاورزی اقتصاد سرمایه‌داری تغییرات چشمگیری بوقوع پیوندد.

نرخ متوسط افزایش سالیانهٔ تولید کشاورزی در مراکز صنعتی سرمایه‌داری از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۳ پایین‌تر از نرخ متوسط جهانی بوده و کمتر از ۲/۲ درصد را نشان می‌دهد. درصورتی که این رقم در مجموع کشورهای جهان سوم تقریبا ۳ درصد بوده است. بر اساس این واقعیت حجم تولید کشاورزی در بیشتر کشورهای جهان سوم در پایان این دوره تقریباً دوبرابر شد و میزان آن در مراکز عمدهٔ سرمایه‌داری کمتر از $\frac{2}{3}$ فزونی یافت.

طبق برخی ارزش‌یابی‌ها در سال‌های شصت و در آغاز سال‌های هفتاد تقریباً $\frac{1}{5}$ تولید کشاورزی که بخش مهم آن به‌عنوان ماده اولیه درصنعت تبدیل مواد بکار میرود به‌محصولات غیرغذائی اختصاص داشته است.

یکی از ویژگی‌های قلمرو مواد اولیه و محصولات کشاورزی این است که همواره بخش مهم‌تری از این تولید به‌وسیلهٔ صنایع غذائی تغییر شکل می‌یابد. درسال‌های اخیر، نرخ رشد این بخش از اقتصاد در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری چهار بار و در کشورهای درراه رشد سه‌بار بیش از نرخ رشد تولید دانه‌های درجهٔ اول غذایی بوده است.

مقیاس بین‌المللی شدن تولید

در دوران پس از جنگ تجارت بین‌المللی مواد اولیه و فرآورده‌های کشاورزی درمقایسه با تجارت کالاهای صنعت تبدیل مواد خیلی بکندی گسترش یافته است. این واقعیت نشان می‌دهد که از نقش آن در بازار جهانی سرمایه‌داری بطرز چشمگیری کاسته شده و سهم آن در کل صادرات کشورهای سرمایه‌داری (به‌قیمت ثابت) از ۵۶ درصد در ۱۹۳۸ به ۳۳ درصد در ۱۹۷۳ پایین آمده و تقریباً به‌نصف کاهش یافته است.

با این همه گرایش به‌بین‌المللی شدن تولید اجتماعی به‌ویژه در سال‌های اخیر تأثیر فزاینده‌ای برروی جریان رشد بخش‌های مواد اولیه و فرآورده‌های کشاورزی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری می‌گذارد.

طی دوران یاد شده، تجارت بین‌المللی این کالاها (به‌قیمت ثابت) ۳/۶ بار و کمیت‌ها و حجم‌های تولید به‌میزان ۲/۱ افزایش یافته است. به‌بیان دیگر، تقاضا درمورد این نوع محصولات در بازار جهانی بطور چشمگیر از تقاضای آنها در بازارهای داخلی هر کشور جدا بیشتر است. آیا این تنها مشخصهٔ ویژهٔ سال‌های اخیر است؟

هرقدر شاخص‌های آمار جهانی قراردادی و برای مقایسه ناقص باشند، بازمیتوان نتیجه گرفت که دهه‌های پیشین قرن بیستم (به‌استثنای برخی سال‌های بین دوجنگ، به‌ویژه سال‌های بحران دوره‌ای ۱۹۲۹ـ۱۹۳۳ و تنگنای اقتصادی پس از آن) باافزایش خیلی سریع تجارت خارجی محصولات یادشده روبرو بوده‌است. از این‌رو، مقدار وحجم آن در ۱۹۳۶ـ۱۹۳۸ بیش‌از دوبرابر سال ۱۹۰۰ بود و تولید ۷۷ درصد افزایش یافته بود.

نتایج جنگ، تجارت بین‌المللی مواد اولیه و محصولات کشاورزی را بسختی زیرضربه قرارداد. ترمیم آن درمقایسه با ترمیم تجارت کالاهای ساخته شده بدشواری وطولانی‌ترصورت گرفت. تنها در ۱۹۵۳ است که مقدار و حجم آن به‌میزان سال ۱۹۳۸ میرسد، درصورتی که مبادلهٔ محصولات ساخته شده به‌بیش‌از دوبرابر این شاخص‌ها رسیده بود.

بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری درموقع جنگ ناچار بودند در تأمین مواد اولیه حداکثر به خود تکیه نمایند و مخصوصاً برای این مواد که از خارج تهیه میشدند جانشینی بیابند. این گرایش سالیان درازی ادامه یافت.

فشار جنبش رهایی‌بخش ملی در دوران پس از جنگ در کشورهای حاشیهٔ صنعتی به‌عنوان تهیه کنندگان مواد اولیه و محصولات کشاورزی وهمچنین برپاشدن جنگ سرد ازجانب نیروهای افراطی انحصار طلب بین‌المللی به‌سیر این حوادث یاری رساندند. بر این اساس تا آغاز سال‌های شصت سهمی از مواد اولیه که خیلی بیشتر از پیش از جنگ بود، درمکان خود به‌مصرف رسید.

سرانجام، تحت تأثیر نیازهای عینی اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری، آهنگ‌های رشد مبادلات مواد اولیه و محصولات کشاورزی به‌اندازه‌ای شدت می‌یابد که پویایی تولید آنها را پشت سر می‌گذارد. در ۱۹۷۳ـ۱۹۶۳ تولید به‌بهای ثابت ۲۷ درصد، مبادلات بین‌المللی ۸۷ درصد، مبادلات مواد اولیه و مواد کشاورزی بیش‌از ۶۹ درصد ومبادلات مواد سوختی ۲۸۰ درصد فزونی یافت. گرایش به‌توسعهٔ بسیار سریع تجارت مواد اولیه و مواد کشاورزی در بازار سرمایه‌داری جهانی رفته نسبت به‌بازارهای ملی برتری مییابد.

مواد سوختی دراین روند جای ویژه‌ای دارند. نیازهای فزایندهٔ مراکز صنعتی سرمایه‌داری به‌منابع انرژی، گرایش دوبارهٔ بالانس‌های انرژی کربن مراکز یادشده به‌نفت و گاز آنها را مجبور میسازد که بیش‌از پیش به‌وارد کردن مواد سوختی معدنی رو آورند. ارزش‌گذاری جدید مواد عظیم تازهٔ نفتی در خاورمیانه و در برخی از مناطق دیگر جهان سوم، قیمت با لنسبه بالای استخراج آنها و سودهای کلان انحصاراتی که در صنعت نفت کشورهای درراه رشد سرمایه‌گذاری می‌کنند، به‌نوبهٔ خود شرایط مساعدی برای گسترش شتابان تجارت بین‌المللی مواد سوختی بوجود می‌آورد. تقاضای فزایندهٔ صنعت شیمی درهمین سمت پیش می‌رود.

برخلاف سایر مواد اولیه، سطح پیش ازجنگ نشان‌میدهد که حجم و مقدار مبادلات بین‌المللی مواد سوختی بالاتر از پایان سال‌های چهل است و در ۱۹۷۳، ۸/۵ بار نسبت به‌سطح یادشده فزونی میگیرد. درسال‌های اخیر، سهم مواد سوختی درمبادلات بین‌المللی بیشتر به‌قیمت ثابت افزایش‌یافته است نه قیمت جاری. از این امر چنین برمی‌آید که دردورهٔ مورد نظر شاخص قیمت‌های مواد سوختی تقریباً از پویایی عمومی قیمت‌ها عقب‌مانده‌است. (جدول شماره۴)

کامیابی‌هایی که کشورهای تولیدکنندهٔ نفت جهان سوم در مبارزهٔ ضدانحصاری برای اعمال نظارت مؤثر برمنابع طبیعی‌شان کسب کرده‌اند، تحول این گرایش را دگرگون ساخته است. تنها در ۱۹۷۴، قیمت‌ها تقریباً سه‌برابر شد. درهمین زمان، شاخص قیمت‌های جهانی دانه‌های غذایی ۳۰ درصد، مواد اولیه کشاورزی ۲۰ درصد، مواد معدنی بیش‌از ۳۰ درصد وغیره افزایش یافت. اما تحت تأثیر بحران دوره‌ای میانهٔ سالهای ۷۰ میبینیم که حرکت واژگونه‌ای آغاز میشود. گزارش سالانهٔ بانك بین‌المللی توسعه و ترمیم برای ۱۹۷۵ نشان‌میدهد که‌یکی از نتایج مهم کاهش تولید صنعتی و تصمیمات متخذه (ازجانب کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری) برای‌تخفیف تورم، سقوط‌عمومی قیمت‌های اغلب مواد اولیه (بجز نفت) صادرشده ازجانب کشورهای درراه‌رشد بوده‌است. این بازار، از زمان پس‌از جنگ هیچگاه با چنین نوسانات ناگهانی قیمت‌ها روبرو نبوده است.

ادامه دارد.

جدول شمارهٔ ۳

تولید کشاورزی در کشوهای پیشرفته سرمایه‌داری وکشورهای در راه رشد

	مجموع								
	مجموع			کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری			کشورهای درراه‌رشد		
	۱۹۵۰	۱۹۶۳	۱۹۷۳	۱۹۵۰	۱۹۶۳	۱۹۷۳	۱۹۵۰	۱۹۶۳	۱۹۷۳
شاخص‌ها...	۱۰۰	۱۴۱	۱۸۰	۱۰۰	۱۳۰	۱۶۵	۱۰۰	۱۵۰	۱۹۵
سهم گروه کشوهای (٪)...	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۵۴	۵۰/۵	۴۸/۰	۵۶	۴۹/۵	۵۲
سهم تولید کشاووزی درتولید ناخالص داخلی...	۱۲	۱۰	۷/۵	۷	۶	۴	۴۶	۳۱/۵	۲۴

جدول شمارهٔ ۴

مواد اولیه ومحصولات کشاورزی درصادرات کالاها دربازار جهانی سرمایه‌داری

	مواد اولیه ومحصولات کشاورزی (بدون مواد سوختی)					مواد سوختی معدنی				
	۱۹۳۸	۱۹۴۸	۱۹۵۳	۱۹۶۳	۱۹۷۳	۱۹۳۸	۱۹۴۸	۱۹۵۳	۱۹۶۳	۱۹۷۳
به‌قیمت ۱۹۶۳ (فوب[1])										
حجم صادرات (به‌میلیارد دلار)	۲۶/۵	۲۱/۷	۲۷/۱	۴۴/۱	۷۴/۴	۳/۹	۴/۷	۷/۱	۱۳/۶	۳۳/۹
سهم درحجم کل صادرات به(٪)	۵۱/۶	۴۲/۲	۳۷/۷	۳۳/۱	۲۳/۲	۷/۶	۹/۱	۹/۹	۱۰/۲	۱۰/۶
سهم درصادرات مواد اولیه ومحصولات کشاورزی	۸۷/۷	۸۲/۲	۷۹۱۲	۷۶/۴	۶۸/۷	۱۲/۸	۱۷/۸	۲۰/۸	۲۳/۶	۳۱/۳
به قیمت جاری (فوب)										
حجم صادرات به (میلیارد دلار)	۹/۲	۲۴/۵	۲۹/۵	۴۴/۱	۱۲۰/۹	۱/۷	۴/۹	۷/۵	۱۳/۶	۵۷/۲
شاخص قیمت‌های صادرات	۱۰۰	۳۲۰	۳۱۱	۲۸۶	۴۶۳	۱۰۰	۲۴۴	۲۴۴	۲۳۳	۳۹۳
سهم درحجم کل صادرات به(٪)	۴۴/۵	۴۶/۱	۴۰/۸	۳۳/۱	۲۳/۸	۸/۲	۹/۴	۱۰/۴	۱۰/۳	۱۱/۲
سهم درصادرات مواد اولیه و محصولات کشاورزی(۱)	۸۴/۴	۸۳/۲	۷۹/۸	۷۶/۴	۶۷/۹	۱۵/۶	۱۶/۸	۲۰/۲	۲۳/۶	۳۲/۱

۱ـ فوب، تحویل دربندرصدور

۲ـ جمع صادرات مواداولیه محصولات کشاورزی = ۱۰۰٪

ا. پویا

برخی مسائل تئوریک دربارهٔ
جبههٔ متحد ضد امپریالیستی

«بخش سوم»

تزهای مصوب کنگره چهارم (کمینترن) بروشنی پیوند نزدیك میان وظایف ملی و طبقاتی پرولتاریا را در کشورهای تحت‌ستم معین کرد.

در آن سالها کمینترن به احزاب کمونیست نوپای کشورهای شرقی کمك کرد تا بر گرایشهای سکتاریستی (فرقه گرایانه) غلبه کنند . در این رابطه ، آشنایی با وجه‌نظر کمینترن نسبت به جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و کمونیستی در اندونزی و چین‌بسیار آموزنده است . کمینترن بارها اعلام کرد که کمونیست‌های اندونزی باید در سازمانهای ناسیونالیستی ـ انقلابی کار کنند وبا رهبری این سازمانها تماس برقرار نمایند . درسپتامبر ۱۹۲۵ کمینترن نامه‌ای از رهبری حزب کمونیست اندونزی دریافت کرد که در آن کم‌بهادادن به‌کار درمیان سازمانهای انقلابی توده‌ای غیر پرولتری مشخص بود . هیئت اجرائیه کمینترن در پاسخ خود تا کید کرد که رهبری حزب کمونیست اندونزی دچار اشتباه سکتاریستی شده و حزب را به پشتیبانی از نیروهای ملی‌ـ انقلابی، بویژه دهقانان ، فراخواند.

کمینترن با کومین‌تانگ که در آنزمان هنوز یك سازمان ملی ـ انقلابی بود ، و بارهبر آن سون‌یات‌سن ، تماس مستقیم برقرار کرد. توصیه‌های هیئت اجرائیه کمینترن به سون‌یات‌سن و سایر دموکراتهای انقلابی چین ، که به نخستین دولت زحمتکشان حسن‌نظر داشتند ، درباره‌ی مسایل برنامه‌ای ، تاکتیکی وسازمانی به‌رایکالیزه شدن کومین‌تانگ کمك کرد ، جناح‌چپ را درددرون آن تقویت نمود و آنرا به یك سازمان توده‌ای تبدیل کرد.

در شرایطی که احزاب ملی ـ انقلابی و کارگری و دهقانی در کشورهای شرقی بسرعت پدید می‌آمدند ، هیئت اجرائیه کمینترن تحت هیچ شرایطی مجاز ندانست که این احزاب‌جای احزاب کمونیست را بگیرند ،چرا که‌بنظر کمینترن ترکیب مسلط کارگری و دهقانی احزاب ملی ـ انقلابی از هیچ‌روی بدان معنی نیست که تضمینی وجود دارد که رهبری این احزاب خط‌مشی منطبق با منافع کارگران و دهقانان را دنبال کنند . در سازمانهای توده‌ای که در آن کمونیست‌ها و بورژوازی هر دو فعالیت می‌کنند مبارزه میان آنها برای بدست آوردن رهبری وجود دارد.

خط‌مشی‌ای که حزب کمونیست چین اتخاذ کرد و بنا به‌آن کمونیست‌ها را تشویق نمود که بطور فردی به‌کومین‌تانك بپیوندند و برای تحکیم و گسترش نفوذ جناح چپ آن مبارزه کنند مستقیما از توصیه کمینترن نشأت می‌گرفت و کاربرد مشخص شعار «بسوی توده‌ها!» بود که اول‌بار در شرایط اروپا تدوین شد . این مشی هدف تاسیس هسته‌های کمونیستی در سازمانهای توده‌ای را دنبال می‌کرد.

این تاکتیك‌ها منعکس‌کننده کوشش کمینترن برای نزدیکی بیشتر باتوده‌ها ـ کارگران ، اقشار غیرپرولتر (بویژه ، دهقانان)، و خلقهای تحت‌ستمی بود که در مسیر مبارزه برای رهایی ملی گام گذاشته‌اند ـ با بهره‌گیری از روشهایی بود که لنین و حزب بلشویك تدوین کرده بودند . لنین در نشست هیئت‌اجرائیه کمینترن در ژوئن ۱۹۲۱ چنین گفت : «وقتی که یك روزنامه فرانسوی را برمی‌دارم ، بیش از همه از دیدن کلمه یاچیکا yochik ـ هسته) در آن متعجب میشوم . فکر نمی‌کنم شما بتوانید این کلمه را در هیچ فرهنك لغتی بیابید چرا که این یك کلمه خالص روسی است؛ که در دوران مبارزه طولانی ما علیه تزاریسم ، منشویك‌ها ، اپورتونیسم و جمهوری بورژوا ـ دموکراتیك ابداع شد . این شکل سازمان براساس تجربه‌مبارزه ما بوجود آمد . از طریق یاچیکی بود که کار جمعی درگروه‌های پارلمانی ، اتحادیه‌ها و سایر سازمانهایی که در آنزمان وجود داشت ادامه می‌یافت.» لنین مفهوم گسترده‌ای از این کلمه در نظر داشت ، منظور او گروه‌های کمونیستی بود (کوچك و بزرك) که در سازمانهایی که از پشتیبانی توده‌ها برخوردار بودند ، فعالیت می‌کردند .

مصوبات کمینترن درباره مساله چین ، کمك آن به تجدید سازمان کمینترن به یك حزب ملی توده‌ای و کمك اتحادشوروی به حکومت ملی در چین همه و همه منطبق با مش لنینی حفظ اتحاد با جنبش ملی ـ انقلابی و تشکیل جبهه متحد ضدامپریالیستی بودند . کومین‌تانك ، که عناصر چپ آن بوسیله کمونیست‌ها رهبری می‌شدند ، تبدیل به یك حزب بلوك ضد امپریالیستی‌در چین شد . در این حزب خاص که «چندطبقه» در آن وجود داشتند مبارزه برای بدست گرفتن رهبری میان عناصر انقلابی از یکسو، و بورژوازی و فرماندهان نظامی ، از دیگرسو ، درگرفت . تبدیل کومین‌تانگ به‌یك‌حزب ملی ـ روندی که کمینترن فعالانه‌به تحقق آن کمك کرد ـ توده‌های چینی رابحرکت‌درآورد.

نخستین تجربه اقدام سیاسی کمینترن در شرق به کمینترن نشان داد که مشی جبهه متحد ضد امپریالیستی لنین هم‌امیدبخش و هم مثمرثمر است. این امر نشان می‌دهد که چرا در کنگره پنجم کمینترن (ژوئن ـ ژوئیه ۱۹۲٤) هسته‌ی لنینیستی دررهبری کمینترن موفق شد فشار «چپ‌رو»ها را در مساله ملی‌ـ مستعمراتی دفع نماید و پیشنهادات سکتاریستی ری Roy را، که‌درکنگره دوم کمینترن لنین نادرستی آنها را نشان داده بود، رد کند .

بعقیده دگماتیست‌ها (جزم گرایان) توالی‌رویدادها در شرق چنین است: سرمایه‌داری‌درمستعمرات‌و نیمه‌مستعمرات روبه‌تکامل‌است؛ طبقه کارگر وحزب‌ا ن‌شکل میگیرند؛بورژوازی‌محلی نه‌بیش‌ازهرچیز از رشد جنبش انقلابی طبقه کارگر هراس دارد با امپریالیسم و فئودالها متحد می‌شود با اقشار دموکراتیك غیر پرولتری از آنجا که هنوز خود را با کمونیست‌ها دمساز نکرده‌اند ، نمی‌توانندعلیه امپریالیسم قاطعانه مبارزه کنند ؛ بنابراین جنبش رهایی‌بخش ملی تنها در نتیجه بقدرت رسیدن حزب کمونیست پیروز می‌شود ؛ تمام این پویش‌ها طی مدت زمان کوتاهی انجام می گیرند : کشوری که پرولتاریا در آن پیروز شده باید در شرق منحصرا از احزاب کمونیست پشتیبانی نماید .

این نظریات با ناشکیبایی انقلابی «چپ‌رو»ها دمساز بود . آنها کورکورانه از نتیجه گیریهای مشخصی (کنکرت) بهره می‌گرفتند که‌برای شرایطو اوضاع دیگر صحتشان ثابت‌شده‌بود.

هیئت اجرائیه کمینترن پیش‌نویس قراری را درباره مسایل ملی و مستعمراتی به پنجمین کنگره کمینترن ارائه کرد. مهمترین مسایل مطرح شده در پیش نویس عبارت بودند از : کمینترن تمام اشکال مبارزه ضد امپریالیستی را برسمیت بشناسد و از آن پیشتیبانی بعمل آورد؛ سیر رویدادها نشان می‌دهد که سمت گیری کمینترن برای پیوند میان جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و پرولتری صحیح بوده‌است ؛ در کشورهای تحت ستم وظیفه احزاب کمونیست کار برای ایجاد جبهه متحد ضد امپریالیستی با شرکت طبقه کارگر ، دهقانان و عناصر انقلابی میان بورژوازی وروشنفکران است ، و این احزاب باید در راه توسعه همکاری میان‌حکومت‌های ملی کشورهای خود و اتحاد شوروی کوشش کنند ؛پرولتاریا در تحقق‌پیگیر اصلاحات‌دموکراتیك‌ذینفع‌است؛بنابراین،طبقه کارگراز بورژوازی ملی ـ انقلابی بسته به‌اینکه چقدر این بورژوازی در مبارزه برای استقلال سیاسی کشور ، از میان بردن بردگی اقتصادی و به‌پیش‌بردن انقلاب دموکراتیك قاطع باشد ، پشتیبانی می‌کند ؛ کمونیست‌ها باید خودآگاهی طبقاتی پرولتاریا رابیدار کنند با آنها تنها در جریان مبارزه برای نیازهای روزمره‌پرولتاریا رهبری طبقه کارگر را بدست می‌اورند ؛ کمونیستها باید مانع ادغام سازمانهای کمونیستی جوان و کوچك در جریان عمومی جنبش رهایی‌بخش ملی شوند ؛ کمونیست‌ها در عین حال که با نیروهای‌ملی ـ انقلابی متحدا عمل می کنند ، باید باتمام‌قوا در راه ریشه کن کردن ناسیونالیسم از حزب خود کوشش کنند .

پیش‌نویس قرار احزاب کمونیست کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را به‌کار درمیان دهقانان برای جلب‌پشتیبانی آنها و کشاندن دهقانان به انقلاب ملی ، نه‌تنها با ارائه شعارهای مستقل که همچنین از طریق پشتیبانی از مطالبات خاص آنها ، فرامی‌خواند . پیش‌نویس قرار پیشنهاد می کرد ضمن تحکیم ایدئولوژیك و سازمانی احزاب کمونیست و قوام بخشیدن به استقلال آنها گام‌هایی در جهت تاسیس سازمانها (یا احزاب) بزرك کارگری و دهقانی یا انقلابی خلقی برداشته شود . بالاخره اینکه ، احزاب کمونیست کشورهای متروپل به دفاع ازحق‌تعیین سرنوشت برای مستعمرات فراخوانده شدند ؛ و از آنهاخواسته می‌شد که به‌کارگران کشورهای خود توضیح دهند که رهایی خلقهای مستعمرات کاملا منطبق با منافع طبقاتی پرولتاریا است؛ و این احزاب قانونی‌شدن جنبش کارگری و کمونیستی را در مستعمرات طلب کنند.(۱)

پیش‌نویس قرار درباره مسایل ملی و مستعمراتی در کنگره پنجم کمینترن به تصویب نرسید . چنین بنظر آمد که مقتضی است بحث درباره این مسایل را به‌کنگره آتی موکول کرد.

اما ، پیشرفت وقایع ضرورتا رهنمودها و توصیه‌هایی را در مورد وظایف احزاب‌کمونیست در کشورهای شرقی طلب می‌کرد. مسایل ملی‌ومستعمراتی مورد بحث پنجمین اجلاس عمومی گسترده هیئت اجرائیه کمینترن (مارس ـ آوریل ۱۹۲۵) قرارگرفت. در ٦ آوریل اجلاس عمومی قراری صادر کرد که در آن اوضاع سیاسی هند ، اندونزی و مصر ارزیابی شده بود و به‌کمونیست‌های این‌کشورها درباره مسایل‌برنامه و تاکتیك توصیه‌هایی می‌کرد.

نقطه شروع هیئت اجرائیه کمینترن این نکته بودکه جنبش رهایی‌بخش ملی روبه اعتلاء است. برای تدوین مناسب ترین تاکتیك هیئت اجرائیه پیش ازهمه به‌این مسئله توجه کردکه کدام طبقه درراس مبارزه رهائی بخش ملی درکشور معین است. رهبری جنبش کمونیستی جهانی اشکال ویژه‌ای برای تاثیرگذاری برروند تاریخی کشورهای تحت ستم تدوین کرد.

پیش ازهمه، هیئت اجرائیه کمینترن به‌احزاب کمونیست کشورهای تحت ستم توصیه کرد پایگاه پرولتری خود را تحکیم نمایند، استقلال جنبش پرولتری راحفظ کنند وازمنافع طبقه کارگر دفاع نمایند. تنها شرکت فعال کمونیست‌ها درمبارزه رهایی‌بخش ملی قادربود پیش‌شرط‌های لازم رابرای انتقال رهبری جنبش توده‌ای به نیروهای ضد امپریالیستی قاطع‌تر و، نهایتا ، به‌احزاب کمونیست فراهم کند.

هیئت اجرائیه با تاکید برپیشنهادات مصوب کنگره دوم کمینترن ، تشکیل احزاب «انقلابی ـ خلقی» ، «خلقی» و «کارگری‌ـ دهقانی» راتوصیه‌کرد وازکمونیست‌های شرق خواست که دراین احزاب ضمن حفظ استقلال سیاسی خود، فعالیت‌کنند. هدف را می‌توان بروشنی چنین فرمولبندی کرد: احزاب بلوك‌مانند باید به سازمان سیاسی جبهه متحد ضدامپریالیستی تبدیل شوند، این مسئله مطرح نیست‌که این احزاب راکمونیست‌ها بوجود آورده یا رهبری رادرآن دردست دارند یانه.

«ادامه دارد»

یادداشت :

(۱) برای آگاهی ازجزئیات مباحثات درباره پیش‌نویس قرار پیرامون مسئله ملی ومستعمراتی درکنگره کمینترن نگاه‌کنیدبه: «کمینترن وشرق»، چاپ روس، مسکو، ۱۹۶۹، صفحات ۱٤۰ـ۱۳۸.

توطئهٔ امپریالیسم آمریکا...

بقیه ازصفحه ۱

جمهوری دمکراتیك خلق‌افغانستان قیام مسلمانان علیه رژیم خلقی این کشور جلوه دهند وبدینسان باعنوان کردن خطردروغین کمونیسم برای اسلام، امپریالیسم امریکارا اززیر ضربهٔ مبارزهٔ رهایی بخش مردم ایران خارج سازند.

هشیاری زیادی لازم نیست که این مسئله ازبیخ‌وبن روشن شود که چرا جامعةالازهر در برابر بندوبست‌های خائنانه سادات با امپریالیسم وصهیونیسم وقتل عام وحشیانهٔ مردم فلسطین توسط اسرائیل ودیگر مزدوران‌امپریالیسم سکوت اختیار می کند ولی در برابر توطئه امپریالیسم‌درافغانستان بیدرنك واکنش نشان میدهد وهمهٔ مسلمانان جهان را به مبارزه با خطرکمونیسم فرامی‌خواند.

امپریالیسم برای سرکوب جنبش‌های ملی‌واستقلال طلبانه و حفظ پایگاههای نفوذ خود درهر کشور بطرز خاصی عمل می‌کند که بظاهر مقبول عام باشد و بتواند درمیان مردم تفرقه ایجاد کند وآنرا دنبال توطئه های خود بکشاند.

سرویس های‌تبلیغاتی‌امپریالیسم درایران از همان فردای انقلاب اسلامی برای ایجاد تفرقه درمیان مردم وازهم پاشیدن صفوف ضد امپریالیستی آنان مردم رااز «خطر آخوندیسم» و«دیکتاتوری عبا و نعلین» برحذر داشتند. امروز با تفرقه افکنی درمیان شیعه وسنی ومقصر جلوه دادن رهبری انقلاب درمسئله بیکاری، گرانی وصدها مشکل دیگر این‌جا وآن‌جا مردم ساده وزحمتکش رافریب داده ، بجان هم می‌اندازند وآنان را نسبت به‌جمهوری اسلامی مایوس وبدبین می‌سازند.

اگر تبلیغات زهر آگین امپریالیستی اسلام راستین رابرای مردم ایران«دیکتاتوری عباونعلین» وصف می کند، بعکس‌درافغانستان ازنام اسلام برای خنثی کردن تغییرات بنیادی (اقتصادی ـ اجتماعی سود می‌جوید. فئودال‌هاو ثروتمندان سنتی افغانستان باسوء استفاده ازنام اسلام مردم ساده و زحمتکش روستاها ی‌دورافتاده و عشیره‌نشین را می‌فریبند وآنان‌را بجنك علیه جمهوری نوبنیاد و خلقی افغانستان ومهاجرت جمعی به‌کشورهای همجوار وامی‌دارندتا مسئله افغانستان ابعاد ملی و بین‌المللی پیدا کند.

امپریالیسم آمریکاهمان‌تجربهٔ مهاجرت مصنوعی ویتنامی ها و کامبوجی هارا که تحت تاثیر تبلیغات سازما ن‌یافته امپریالیستی انجام می‌گیرد بادقت خاصی در افغانستان بکار می‌بندد.

سازمان دادن این مهاجرت‌ها بمنظور ایجاد زمینهٔ مساعدتبلیغاتی علیه رژیم های مترقی و یافتن گوشت دم توپ ازمیان مردم‌ساده وفریب خورده برای‌درگیری‌های ضدانقلابی است.

انقلاب‌دمکراتیك خلق‌افغانستان درآوریل۱۹۷۸، مانند همه‌انقلابات خلقی، ریشه کن ساختن بنیادی نظام استثمارگرانهٔ سرمایه داران چپاولگر و فئودالهای خونخوار و ایجاد کشوری آزاد، دموکراتیك ومستقل راسرلوحهٔ برنامهٔ خود قرارداده است.

این انقلاب از درون و بیرون موردبغض‌وکینهٔ‌ارتجاع‌وامپریالیسم است. ازآنجا که ۱۷ در صد جمعیت ۱۸ میلیونی افغانستان را قبایل چادر نشین مرزی تشکیل میدهند، نوسازی اجتماعی دراین کشور بامقاومت شدید کسانی‌که مناسبات سنتی وروابط پوسیدهٔ قبیله‌ای پایه واساس سروری و غارتگری ایشان است روبرو می‌گردد. روسای قبایل، فئودالها وروحانیان‌جیره‌خوار آنها ازسادگی وبی‌خبری توده‌های محروم که ثمرهٔ سیاست وجنایت دیرینه‌سال استثمارگران افغانی است، سود جسته وبا تحریك احساسات‌صادقانهٔ مذهبی مردم‌آنان رابمقابله بااقدامات خلقی ودموکراتیك رژیم نوبنیاد تحریك می کنند.

رژیم انقلابی افغانستان‌علیرغم توطئه‌های شدیدفئودالهاوسرمایه‌داران وجو هیجانات ضدانقلابی دومین مرحلهٔ اصلاحات ارضی را بنفع توده های محروم و فقیر روستا به انجام رسانده است . تامین بهداشت و آموزش عمومی رایگان وسازمان دادن مبارزه با بیسوادی ازاقدامات درخشان این نظام انقلابی درعمرکوتاه آ ن‌است.

جمهوری دموکراتیك‌خلق‌افغانستان دفاع ازآرمان‌خلق مسلمان‌فلسطین ومبارزه باامپریالیسم وصهیونیسم رامضمون اساسی سیاست‌خارجی خود می‌داند. این کشور، همپای جمهوری اسلامی ایران، جزء نخستین کشورهایی‌است‌که بندوبست خائنانه سادات بااسرائیل‌را بشدت محکوم نمود. بیجهت‌نیست که سادات بعداز کارتر بنام دفاع ازاسلام (!) به این جمهوری انقلابی دشنام میدهد وحتی برای تسریع در سقوط آن کارشناس نظامی برای تعلیم مزدوران‌فئودال‌های افغانستان به پاکستان اعزام داشته است.

آنچه‌که امروز بنام اسلام در مخالفت باجمهوری خلق‌افغانستان انجام می‌گیرد چیزی جزیك‌توطئه امپریالیستی بامشارکت فئودالها و استثمارگران و مزدوران آنها نیست. اسلام راستین بنابه‌هدفهای انقلابی خود نمی‌تواند بااقدامات خلقی وضد امپریالیستی بمقابله برخیزد. جنك حیدری و نعمتی تحت نام اسلام نباید وسیلهٔ تفرقه مبارزان راستین ضد امپریالیست قرار گیرد.

جهان ماازدو اردوگاه مشخص امپریالیسم وضدامپریالیسم‌تشکیل میشود. همانطورکه در اردوگاه امپریالیسم مذاهب دروغین، انواع گرایش‌ها ونمایندگان آنها‌ـ از سادات، ملك حسین، ملك خالد ، زیادباره، ضیاءالحق مسلمان! تا کارتر، اشمیت ودستن و پینوشهٔ مسیحی(!) در برابر خواست‌انقلابی خلقهای جهان‌صف‌آرایی کرده‌اند، دراردوگاه ضد امپریالیسم همهٔ جریانهای انقلابی جهان اعم از سوسیالیسم علمی و سوسیالیسم انقلابی مذهبی دوشادوش‌یکدیگر با یك دشمن‌مشترك خونخواریعنی امپریالیسم درستیزند.

تداخل این دوجریان به ضد انقلاب خدمت می کند. باید بدور ازتعصبات مسلکی با چشم بازبه مسایل‌ومشکلات نگریست واجازه نداد همواژگی جریانهای متضاد ایدئولوژیك (اسلام انقلابی وغیر انقلابی، سوسیالیسم علمی وغیر علمی) مارا درجهت‌گیریهای ملی و بین‌المللی به ماجراهای خطرناك بکشاند.

تئوری امپریالیسم و سرمایه‌داری معاصر

(قسمت دوم)

آیا با چنین تغییراتی که در جهان بوقوع پیوسته و بوقوع می‌پیوندد، ماهیت امپریالیسم معاصر به نوبهٔ خود تغییر نخواهد کرد؟ آیا سرمایه‌داری انحصارگر معاصر بطور بنیادی با امپریالیسم آغاز قرن بیستم که توسط لنین به تحلیل درآمده تفاوت ندارد؟ البته، امپریالیسم عصر ما ناگزیر است واقعیت از دست رفتن برخی از بازارهای سرمایه‌های خود و وجود نیروهای جدید در عرصهٔ بین‌المللی را بپذیرد. استعمارگران پیشین ناچار شده‌اند به ازدست رفتن مستعمرات و سودهای استعماری‌شان سر تسلیم فرود آورند و استقلال خلق‌های رهایی یافته از یوغ استعماری را برسمیت بشناسند. امپریالیسم بین‌المللی مجبور شده است وجود دولتهای سوسیالیستی را بپذیرد و به برقراری روابط دیپلماتیك ومذاکرهٔ با آنها تن دهد، به بیان دیگر، خود را با اوضاع و احوال جدید تطبیق دهد. آیا از این وضع می‌توان نتیجه گرفت که ماهیت سرمایه‌داری انحصارگر معاصر تغییر یافته و با امپریالیسم آغاز قرن بیستم فرق دارد؟ بدیهی است که جواب منفی است. **طبیعت، ماهیت امپریالیسم در همهٔ مراحل یکی است ـ انحصار است.**

لازم‌به یادآوری‌است که ماهیت امپریالیسم باید در جریان تحول آن و درارتباط نزدیك باشرایط تاریخی مورد بررسی قرار گیرد. امپریالیسم عصر ما انحصاری به مراتب گسترده‌تر از انحصار آغاز قرن بیستم است. این انحصار در شرایط بحران عمومی سرمایه‌داری برقرار شده، تضادهای‌خاص خود را دارد و از این‌رو ویژگی‌های معینی به امپریالیسم می‌بخشد.

استثمارطبقهٔ کارگر، انحصاری شدن دستاوردهای علمی و فنی و موقعیت‌های فرمانروایانه دربازارها همواره سرچشمهٔ سود انحصاری باقی می‌مانند. انحصارات معاصر تلاش می‌ورزند در قبال از دست دادن مستعمرات به‌عنوان سرچشمهٔ سوداضافی زیان‌های‌حاصله را مستقیما از راه استثمار کامل زحمتکشان در موسسات و درخلال مکانیسم «قیمت‌ها و مالیات‌ها، مبادلات‌نابرابربا کشورهای درراه رشد و غارت بیشرمانهٔ این خلقها و منابع طبیعی‌شان جبران‌نمایند.

گرایش به حفظ و افزایش سودهای حداکثر محرك اصلی گسترش انحصارات، پیدایش و تحکیم گروه‌بندی‌های عظیم‌غالبا چند ملیتی و رشد سرمایه‌داری انحصارگر دولتی در مجموع آن است. «سرمایه‌داری انحصارگر دولتی بمنظور ثروتمند نمودن انحصارات، سرکوب‌جنبش کارگری و مبارزهٔ رهایی بخش ملی، نجات نظام سرمایه‌داری و براه انداختن جنك تجاوزکارانه قدرت انحصارات را با قدرت دولت در یك مکانیسم واحد پیوند می‌دهد».

«سوسیالیست‌های‌راست‌وتجدید‌نظر طلبان می‌کوشند سرمایه‌داری انحصارگر دولتی را تقریبا به‌عنوان سوسیالیسم وانمود سازند». آنها با استناد به دولتی شدن بسیاری از شاخه‌های‌تولید در برخی کشورهای سرمایه‌داری آن را به‌مثابهٔ اقداماتی در ایجاد بخش سوسیالیستی اقتصاد وگام‌هایی در جهت سوسیالیسم تلقی می‌کنند. با وجود این، زندگی این استدلالات فریبنده را افشاء می‌کند.

فعالیت عملی (پراتیك) نشان داده است که دولتی شدن برخی شاخه‌های‌تولید در کشورهای‌امپریالیستی‌نه بزیان‌انحصارات، بلکه‌به نفع‌آنان ودرجهت‌حفظ‌فرمانروایی آنان صورت‌می‌گیرد. بدین منظور معمولا موسساتی به دولت واگذار می‌شود که یابعلت عقب‌ماندگی فنی سودآور نیستند یا شاخه‌های پرهزینه‌ای هستند که باید ازمحل بودجهٔ دولتی بتامین هزینه‌های آنها پرداخت. این شاخه‌ها که به هزینهٔ دولت مدرنیزه می‌شوند در فرصت مناسب می‌توانند بمبلغ بسیارناچیز به انحصارات واگذار شوند. همانطورکه تجربهٔ بریتانیای کبیر و جمهوری فدرال آلمان نشان میدهد، مکانیسم‌های ملی‌شدن و خصوصی شدن صرفا به منظور غنی‌شدن انحصارات مورد استفاده قرار می‌گیرد. لنین در این‌باره نوشته است: «انحصار دولتی درجامعهٔ سرمایه‌داری‌چیزی جز وسیلهٔ‌افزایش وتامین درآمدهای میلیونرهایی که در این یا آن رشته صنعتی نزدیك به ورشکستگی‌اند، نیست».

اقتصاد دانان بورژوا و رویزیونیست‌ها بابرجسته کردن تنظیم‌اقتصادازجانب دولت که‌بنفع انحصارات انجام می‌گیرد، آن را به عنوان «برنامه ریزی» وانمود می‌سازند. طبق‌این‌تعبیر، درآمیختن انحصارات ودولت‌بورژوایی اقتصاد سرمایه‌داری را «کاملابرنامه‌دار» می‌سازد. برنامه ریزی به عنصر جدائی ناپذیر سیستم مناسبات تولید سرمایه‌داری بدل میگردد، بطوریکه هرج‌ومرج‌تولید رفته‌رفته ازمیان برمی‌خیزد و بحرانهای اقتصادی جای خودرا به نوسانات ضعیف و پراکنده می‌سپارند.

لنین درآن روزگار قاطعانه نظر خودرا علیه این‌نوع کوششها که بمنظور آراستن سرمایه‌داری انحصارگرصورت می‌گرفت، ابراز نموده است. اومی‌گفت: «میگویند کارتل‌ها بحران‌هاراازمیان برمی‌دارند، این افسانهٔ اقتصاد دانان بورژواست که میکوشند سرمایه‌داری رابیارایند. به عکس انحصار پدیدآمده در برخی صنایع موجب تشدید وفزونی هرج‌ومرج لازم‌با مجموع تولید سرمایه‌داری میشود».

این سخنان لنین در جریان تحول کنونی سرمایه‌داری کاملا مورد تاییدقرارگرفته است. رقابت سرمایه‌داری که بعید است ازمیان برود شکل‌های تازه و مخرب‌تر از گذشته پیدا کرده است. لنین دراین‌باره می‌گوید: «انحصارات رقابت‌آزاد را که‌مولود آننداز‌بین نمی‌برند، آنها در فوق و درکنار این رقابت وجود دارند وبدین‌سان تضادها، تصادم‌هاو منازعات سخت و حاد ویژه‌ای را پدیدمی‌آورند». این واقعیت بیانگر آن است که خصلت سیکلی رشد تولید در دورهٔ بحران عمومی‌سرمایه‌داری حفظ می‌شود. در مرحلهٔ نخست بحران این خصلت‌سیستم سرمایه‌داری با چنان شدتی رخ می‌نماید که تاکنون هیچکس نتوانسته است نسبت به بحرانهای تولید اضافی تردید نماید.

بحث دربارهٔ رشد بدون بحران اقتصاد سرمایه‌داری پس از جنك دوم جهانی فزونی گرفت، زیرا نتایج آن در رشد اقتصادی تاثیر داشت و ویژگی‌های سیکل آن رامعین‌می‌نمود. بدوا یادآورمی‌شویم که سیکل سرمایه‌داری جهانی ناهمزمان شده است. زیرا افت‌های اقتصادی در کشورهای مختلف همزمان نیستند و این امر باعث می‌شود که شدت افت‌های اقتصادی کنونی کمتر از افت‌های اقتصادی پیش از جنك باشد. معذالك‌می‌بینیم که بحران اقتصادی ۱۹۷۴ـ۱۹۷۶ که همهٔ کشورهای صنعتی سرمایه‌داری را دربرگرفته بودبازگشتی به سیکل ناهمزمان است.

بنابراین، سیکل سرمایه‌داری پس‌از جنك دوم جهانی ویژگی‌های جدیدی پیدا کرده، اما از بین نرفته است. در حال حاضر، حتی کارشناسان بورژوایی اندیشناك آیندهٔ اقتصاد سرمایه‌داری ناگزیرند به این واقعیت اذعان کنند. **لئونارد سیلك** در مقاله‌ای که در ژانویهٔ ۱۹۷۷ در **نیویورك‌تایمز** منتشر شد دورنماهای اقتصادی ایالات متحده را مورد بررسی قرار داده وبامرارت تایید می‌کند که دانش بورژوایی «هنگامی‌که باید به پیش‌بینی‌امور بپردازد به تاریکترین شیوه‌های جادوی سیاه متوسل می‌شود». او می‌نویسد: «سیکل کار اقتصاد خصوصی‌پیش از پدیداری «سیکل سیاسی» وجود داشت».

این ادعا که خصلت برنامه‌ای تولید سرمایه‌داری فزونی می‌یابد وهرج و مرج‌اقتصادی ورقابت‌در شرایط کنونی از بین‌رفته‌است، چیزی جز کوشش و جان تازه بخشیدن به تئوریهای بی‌اعتبار «سرمایه‌داری‌سازمان یافته» نیست. بلندگوهای بورژوازی با این تبلیغات می‌کوشند موقعیت طبقهٔ کارگر و همهٔ زحمتکشان را در شرایط سرمایه‌داری معاصرزیبا جلوه دهند. اما واقعیت در همه‌جا فریاد برمی‌آورد که در شرایط سرمایه‌داری به هیچوجه رفاه‌مردم مطرح نیست بلکه هدف تنها کسب حداکثر سود است. سرمایه‌داری‌بنابه‌ماهیت خودنمی‌تواند امکانات‌لازم‌رابرای‌شکوفایی استعداد زحمتکشان فراهم‌آورد و جامعه را فارغ از استثمارانسان از انسان سازد.

تئوری خلاق لنین دربارهٔ‌ماهیت امپریالیسم کماکان فعلیت خود را حفظ کرده است و نشان میدهد که امپریالیسم به عنوان آخرین مرحلهٔ سرمایه‌داری خصلتی‌انگلی و گندیده دارد.

مشکل مسکن...

بقیه ازصفحه ۱

عده‌ای پرداخت وام مسکن راشرط لازم برای حل این‌مشکل میدانند ولی برخی دیگر از جمله‌سرنوشت وزارت مسکن‌وشهرسازی این کرده‌اند که باپرداخت چنین‌وامی‌موافق نیستند، زیرا پرداخت این وام موجب افزایش تقاضا ودرنتیجه باعث افزایش قیمت مسکن میگردد. سرپرست وزارت مسکن وشهرسازی معتقداست‌که چارهٔ مشکل، پرداخت وام سازنده است تابا زیادشدن تعدادخانه بین عرضه وتقاضا تعادل برقرار شود. همچنین عده‌ای به تصمیم قبلی بانك ملی‌درمورد شرط پرداخت وام مسکن‌که عبارت از محدود بودن سطح زیربنا (کمتراز ۱۴۰ متر) بود اعتراض کردند واستدلال آنان چنین بودکه قیداین شرط باعث بالارفتن قیمت اینگونه واحدهای مسکونی میگردد زیرا تعداد آنها محدود است وصاحبان آنها ازوجود این شرط به‌نفع خوداستفاده کرده قیمت واحدهای مسکونی کمتراز ۱۴۰ متر زیربنا افزایش یافته است. گویا این اعتراض‌ها موجب شدکه بانك ملی شرط محدودیت زیربنارابرای پرداخت وام مسکن حذف کند.

آنچه مسلم است مشکل مسکن درایران سابقه طولانه دارد وبعلت خیانت رژیم شاه مخلوع به‌منافع توده‌ها وبی‌اعتنائی‌اش به رفع نیازمردم ازمسکن، این مشکل لابعاد گسترده‌ای یافته ودرحال حاضر بعنوان یکی‌ازبغرنج‌ترین مسائل مملکتی درمقابل مسئولان امور قرارگرفته‌است وحل‌آن ممکن نیست مگراینکه آنرادرارتباط بابقیه مسائل مربوط به توسعه اقتصادی مملکت مورد بررسی قرار دهیم. راه حل قضیه‌آن نیست‌که حکم دهیم مشکل مسکن بوسیله وزارت مسکن وشهرسازی حل شود یابنیاد مسکن انجام این امررا عهده‌دار گردد. بالاخره مسائلی از قبیل چگونگی پرداخت وام مسکن هم نمیتواند مارا درحل این مشکل کمك اساسی نماید. آنچه دردرجه‌اول اهمیت قراردارد آن‌است که‌معتقد شویم، مشکل مسکن درهر قسمت ازمملکت جزئی ازروند کلی اقتصاد آن ناحیه است وباید باتنظیم برنامه‌های جامع به‌حل همه مشکلات آن‌ناحیه ازجمله حل مشکل مسکن همت گماشت.

موضوع مسکن باید درارتباط بامسائل مختلف ودر سطح مملکت مورد بررسی قرار گیرد واقدامات لازم جهت رفع کمبودها ابتدا ازروستاها وشهرهای کوچك آغازگردد. بعبارت دیگر اگر مجموعه عملیات لازم برای آبادانی قسمتهای مختلف‌مملکت (از جمله تامین مسکن) راموردِ توجه قرار ندهیم وتنهاامر خانه‌سازی رامورد ملاحظه قراردهیم، ممکن است ظاهرا درحل این مشکل توفیق حاصل کنیم ولی درحقیقت مشکل راحل نکرده‌ایم، زیراپس ازچندی بعلت بی‌توجهی به مشکلات دیگر مناطق عقب افتاده و مهاجرتهای داخلی که نتیجه الزامی توسعه وپیشرفت و بروز جاذبه‌هائی از لحاظ‌شرایط‌زندگی درقسمتهای مختلف یك‌مملکت است، تعادل ازبین خواهد رفت.

بدلیل توجه نکردن به مشکلات اجتماعی بعنوان یك مجموعه، هم‌اکنون نیزنتایج‌سوء چنین ارزیابی غیرمنطقی‌آشکار شده‌است. چندی پیش شهردار تهران اظهار داشت که پس ازانقلاب به‌جمعیت تهران بیش ازیك میلیون‌نفر اضافه شده است. همچنین به‌نوشته روزنامه‌ها برتعداد آلونك‌نشین‌های جنوب تهران به تعداد قابل ملاحظه‌ای اضافه شده وآنا ناامیدوار هستند که بزودی صاحب خانه گردند. بنابراین حل منطقی موضوع ایجاب میکندکه ابتدا کلیه کمبودهادرمناطق‌مختلف کشور موردمطالعه جدی قرارگیرد وباتوجه به اولویت روستاها وشهرهای کوچك درمقایسه باشهرهای بزرك، برنامه‌های زمان‌بندی شده برای رفع آنها تنظیم گردد. هدف این برنامه‌ها باید رفع اختلاف فاحش شرایط زندگی بین روستاها وشهرهای کوچك وبزرك وایجاد شرایط مناسب زندگی ازطریق احداث جاده، ایجاد کار، تامین بهداشت، ایجاد مسکن و ارائه خدمات لازم به مرد مباشد.

لازم به یادآوری است‌که درتنظیم برنامه‌های خانه‌سازی که جزئی ازبرنامه‌های اقتصادی هرمنطقه میتواندباشد، بایدبه ایجاد واحدهای مسکونی ارزان قیمت توجه خاص داشت وشرایط قومی واقلیمی وحتی شکل سنتی خانه‌سازی راموردنظر قرارداد. علاوه براین بمنظور استفاده‌کامل ازهمه امکانات، ایجاد یك مرجع صلاحیتدار برای تنظیم برنامه‌ها ی‌خانه‌سازی ونظارت براجرای آن درهرمنطقه ضرور تدارد.

بدین طریق میتوان مشکل مسکن رادرکنار مشکلات دیگر توسعهٔ اقتصادی حل‌کرد وبابهبود شرایط زندگی درنقاط مختلف کشور ازفشار مهاجرتهای داخلی ازروستاها وشهرهای کوچك به جانب شهرهای بزرك کاست.

برای تامین اعتبار لازم برای خانه‌سازی دردرجه اول نیاز به سرمایه‌گذاری دولتی است وازسرمایه‌گذاری خصوصی دراین بخش نیز باید استقبال کرد.

سخنرانی م. ا. به‌آذین

بقیه ازصفحه ۱

که هیئت دبیران همچنان درپی کینه‌توزی باشد ومارا ـ لابدبه‌جرم پیش‌بینی درست و راهنمائی شفقت‌آمیز ـ تنبیه فرماید. اما حقیقت آن است که هیئت دبیران، برای آن که‌محیط کانون را دربست دراختیار خود بگیرد وازاین پس به هیچکس مجال اعتراض ندهد و آن‌کند که خود و الهام‌دهندگان دور و نزدیکش می‌خواهند، باتعلیق عضویت پنج نویسنده و شاعر و مترجم سرشناس، درپی‌گرفتن زهرچشم از اعضای کانون برآمده‌است. براستی شرم‌آور است که روبه‌بیرون وبمنظور بهره‌گیری سیاسی در جهت خلاف حرکت توده‌های انقلابی ایران، آقایان مدام سنگ آزادی اندیشه و بیان و قلم به‌سینه بزنند و در داخل کانون چنین بی‌پروا راه را برعقیده و بیان آزاد ببندند. و هرچند که مسئله هنوز مطرح نشده است و در وقت‌خود به تفصیل بدان خواهیم پرداخت، نگاهی سرسری به اساسنامهٔ پیشنهادی آقایان نشان میدهد که دراین متن، که ازقضا هیچ اشاره‌ای بانقلاب ایران ولزوم‌تلاش‌پیگیر اهل قلم برای تحکیم وگسترش آن نمی‌کند، تاچه حد در تفویض اختیارات دیکتاتورمآبانه به هیئت دبیران مبالغه رفته است. آقایان خواب نظم سربازخانه در کانون می‌بینند وگوئی خودرا برای همیشه برسرنوشت کانون حاکم می‌پندارند.

خانم‌ها و آقایان

اکنون ما و شما در مجمع عمومی فوق‌العادهٔ کانون‌حضور داریم، که مجمعی است صاحب‌رای و برخوردار از همهٔ اختیارات و حق‌تصمیم‌گیری. مسئله‌ای که به قضاوت شما گذاشته شده آن است که این پنج‌تن: **محمود اعتمادزاده (به‌آذین) ـ سیاوش کسرائی ـ هوشنگ ابتهاج (سایه) ـ فریدون تنکابنی ـ محمدتقی برومند (ب. کیوان)** در پافشاری برعقیدهٔ خود و تکرار این هشدار که مبادا با اقدامی نسنجیده در محیطی تحریك شده، کانون ما به‌خطرافتد و انقلاب هم بادرگیری‌های تازه‌ای روبرو شود، برحق بوده‌اند یا نه؟ آیا چنین هشداری تنها دراجرای سیاست حزب تودهٔ ایران‌می‌تواند داده‌شود، یا هرعضووفادار‌به‌سرنوشت کانون‌می‌تواند درارزیابی حوادث و احوال‌به‌ضرورت این کار برسد؟ آیا در تعلیق عضویت این پنج‌تن مصالح کانون درنظر گرفته شده یا کینه‌توزی شخصی و سیاسی محرك آن بوده است؟ آیا تعلیق عضویت در موارد اختلاف نظر با هیئت دبیران و حتی اکثریت کانون اساسا رواست؟ شما اگر با رای خود حکم تعلیق را نقض کنید، آیا کار هیئت دبیران را اشتباهی‌ساده و قابل‌گذشت خواهید دانست‌یا سوء استفاده ازاختیاراتی که به آنان تفویض شده است؟ درصورت اخیر، آیا نباید در صلاحیت آقایان یلفانی، پرهام، ساعدی، خوئی و شاملو برای ادامهٔ عضویت‌درهیئت دبیران کانون نویسندگان ایران تردید کرد؟

خانم‌ها و آقایان

ما اعلام می‌کنیم که‌به‌حق طبیعی هریك از ما به‌آزادبودن دراندیشه وبیان و آزاد بودن در انتخاب مشی سیاسی خود به بدترین وجهی از سوی هیئت دبیران تجاوز شده است. افزون برآن، هم‌درجلسات عمومی کانون و هم در روزنامه‌ها و مجلات، آقایان و همدستانشان انواع ناسزا و تهمت‌هابرما رواداشته‌اند. گستاخی و بددهنی، و همچنین آلوده قلمی که از سرچشمهٔ حسد و کینه آب می‌خورد، هرگونه‌همبستگی صنفی اهل قلم را نقض می‌کند، و دراین مورد بخصوص، وحدت کانون را به‌عمد درهم می‌شکند وباید قاطعانه محکوم شود.

از آنجا که مسئلهٔ مورد بررسی و قضاوت شما هم اصولی است و هم حیثیتی، مابه‌هیچ‌رو نمیتوانیم باپادرمیانی و کدخدامنشی و دعوت به‌سازش، که جز لوث کردن قضیه و کاستن از اهمیت آن نیست، موافق باشیم. از نظرما، چنین کاری طفره رفتن از قبول‌مسئولیت و فرار ازرویاروئی باواقعیت انقلاب ایران است. همچنان که در مقیاس‌سراسر کشور، دردرون این کانون باید صف انقلاب و ضدانقلاب مشخص گردد. امروزه خط‌انقلاب مردمی و ضدامپریالیستی ایران همان **خط امام خمینی** است. کانون نویسندگان ایران باید موضع خود را دراین‌باره به‌روشنی اعلام‌کند.

از آنجا که مسئلهٔ تعلیق عضویت‌ما پنج‌تن و رای شما پس‌از رسیدگی به‌این مسئله، هردو نمودار موضع‌گیری‌اهل قلم دربرابر انقلاب ایران است، مابراین عقیده راسخیم‌که این رای، اعم ازآن که مثبت یا منفی باشد، راه آیندهٔ کانون نویسندگان ایران‌را ترسیم خواهد کرد. پس درست بسنجید و رای بدهید. شما را برای همین به‌این مجمع فراخوانده‌اند.

از : لویی کوروالان
ترجمه : م . فاضلی

تجربهٔ شیلی

(۲)

ازدیدگاه ما، از همان روز انتخابات ریاست جمهوری (۱۹۷۰) تادرست آخرین لحظهٔ حکومت خلق، نبرد برای انقلاب نبردی در جهت تغییر موازنهٔ قوا بنفع مردم بود. بگذارید متذکر شوم که مفهوم موازنهٔ مطلوب قوا بیش‌ازهرچیز به معنای احراز یك اکثریت فعال است، ونه اکثریت بطورکلی. تاکید براحراز اکثریت همیشه مهم است، اما اکثریت به تنهایی کافی نیست وحتی ممکن است یك جنبش دراین یادرآن لحظه موقتا فاقد آن باشد. ازاینروست که مفهوم پیچیدهٔ موازنهٔ مطلوب قوا چیزی بیش‌ازاینهاست. این مفهوم، درکنار دیگر عوامل، روح انقلابی وآشتی ناپذیر، سطح سازماندهی، شایستگی توده‌ها به‌کسب قدرت، همگونی دیدگاههای درون جبههٔ متحد واوضاع نظامی متناسب رادر بر می‌گیرد.

البته حاصل انقلاب مامطلقا اجتناب ناپذیر نبود. الزاما ضرور نیستم ناهمگونیهایی راکه درهر ائتلافی وجوددارد ازمیان برداشت. می‌توان برآنها غالب شد؛ و این علاوه‌بربرنامهٔ درست‌رهبری‌سیاسی صحیح، شرکت خستگی ناپذیر- توده‌ها را ایجاب می‌کند ؛ زیرا انقلاب آفریدهٔ خود آنهاست.

درشرایط شیلی، موضوع‌عمدهٔ انقلاب- یعنی بدست آوردن قدرت کامل، به توان وامکان اتحادخلق درمنزوی ساختن دشمن و ایجاد آنچنان برتری که بتواند ازاحراز مقام ریاست جمهوری تا کسب کنترل کامل بر تمامی دستگاه دولتی وتغییر عمیق همهٔ نهاد های آن به پیش رود بستگی داشت.

ارتجاع می‌کوشد هدف‌انقلابی کسب کامل قدرت بوسیلهٔ مردم رابمثابهٔ پدیده‌ای منحوس، ضد دموکراتیك‌وتوتالیتاریستی‌بنمایاند. درواقع کاملاخلاف‌آن صادق‌است. ماانقلابیها، هنگامیکه‌چنین‌وظیفه‌ای پیش روی خود می‌گذاریم، برای حفظ هدفهای بسیار شرافتمندانه‌و دموکراتیك عمل می‌کنیم. اجزاء متشکلهٔ مهم دولت بورژوازی‌مانند دادگاهها، نیروی‌نظامی، سازمانهای پیگرد و نهادهای کلیدی اقتصاد همه بیرون ازدسترس کنترل دموکراتیك واقعی می‌باشند، زیرا مردم درشکل گیری یافعالیت‌آنها نقشی ندارند. درنتیجه، تمامی‌نکته دراین است‌که دست یابی طبقهٔ کارگر وسایر مردم به‌هر سازمان ونهاد دولتی چنان تامین شود که آن نهادها نهایتا دراختیار مردم قرار گیرند. این یك توطئه پلید -آنچنان‌که مرتجعین ادعامیکنند- نیست، بلکه‌استفادهٔ مردم‌ازاشکال، شیوه‌ها وطرق‌دموکراتیك میباشد، -شیوه‌هایی که مردم‌خودبر گزیده‌اند وازآن پشتیبانی می‌کنند. میتوان گفت‌که احراز قدرت کامل تنها راه راستین واقعیت بخشیدن به اندیشهٔ دموکراسی است ، اندیشه‌ای‌که بوسیلهٔ‌لینکلن‌بنحوی درخور بیان گردیده است:

«حکومت مردم بوسیلهٔ مردم برای مردم».

درشیلی احتمال منزوی‌ساختن دشمن و غلبه بر نیروهای آن‌برای نیل بیك رشته اقدامات انقلابی به اثبات رسید. این‌اقدامات عبارتند از: ملی کردن منابع عمدهٔ مس وشرکتهای انحصاری و بانکهای بزرك، تکمیل اصلاحات ارضی ، وکنترل‌تقریباتمامی تجارت‌خارجی. اما درانجام‌یك وظیفهٔ انقلابی‌دیگر، یعنی احراز قدرت کامل چنین برتری بهیچوجه بدست نیامد، و این عمدتا ناشی از آن بود که- اکثریت مردم به کنترل حکومت، ونه کنترل تمام قدرت، اکتفا کرده بودند.

توده‌های گستردهٔ مردم ازنیاز به‌کسب قدرت‌کامل آگاه نبودند، واین ناشی از آموزش سیاسی ناکافی توده‌ها ظرف سالها بود، و ما کمونیستها برای‌رفع‌این نقیصه احساس مسئولیت ویژه‌ای‌میکنیم. در نتیجه ، مانیروی فعال مناسبی که قادربه بسیج امکانات خودبرای حل‌کامل مسئله باشد دراختیار نداشتیم .

مثلا هنگامیکه ماپیشنهادتاسیس دادگاههای خلقی رامطرح کردیم، که اگرچه اقدامی محدود بوداما درعمل می‌توانست تاحدودی‌ماشین قضایی را دموکراتیزه کند ؛ یا هنگامیکه‌برآن شدیم که یك‌نظام ملی واحد برای آموزش وپرورش، که می‌توانست به‌دموکراتیزه‌شدن آن کمك کند، بنیاد گذاریم ؛ دشمن ازفقدان یك برداشت روشن ازضرورت تغییرات نهادهای‌بنیادی درتوده‌ها بهره گرفت، تابه حدی که ماناگزیر به عقب نشینی و رهاکردن این ابتکارهاشدیم.هدف این پیشنهادها قابل ستایش بود، اماا‌گر قرار براین بودکه آنها به واقعیت مبدل گردند، می‌بایست اکثریت مردم محتوای آنهارادرك می‌کردند. درآن موقعیت مشخص، اشتباه بودکه ماوظایفی رادربرابر انقلاب بگذاریم‌که درجبههٔ‌پشتیبان دولت ایجاد شکاف کند. حوادث بعدی بوضوح ماهیت طبقاتی پارلمان، قوهٔ قضائیه و نهاد های نظامی رابه مردم نشان داد. اما دیگر توازن قوا به هم ریخته بود و انجام‌اقدامات ثمربخش‌برای‌حل مسئله قدرت(ازجمله، دموکراتیزه کردن ارتش که درآن هواداران تغییر وتحول، گرچه به تعدادی اندك، وجود داشتند) امکان ناپذیر گشته بود - گرچه درآن هنگام اکثریت نیاز به این دگرگونیها راتشخیص داده بود.

طبقهٔ کارگر ودیگر نیرو های آینده نگر درآفرینش یك دولت طراز/ نوین کوشیدند. اشکال نوینی ازقدرت نیز سر برآورد : اشکال اجرایی مانند کمیته‌های تولید ومراقبت درآن گروه از موسسات تولیدی که به تصرف دولت درآمده بود پایه گذاری شدند؛ اتحادیه‌های کارگری در مناطق صنعتی متحد شده بودند ؛ ومصرف کنندگان، شورا های عرضه وکنترل قیمت رابرپاداشته بودند. امااین طلایه های قدرت نو- گرچه چنین تجربه‌هایی‌ارزشی بسیار دارند - بنحو مناسبی‌تکامل نیافته بودند. درآن زمان، تحول اوضاع بوسیلهٔ‌تهاجم ارتجاع‌شتاب می‌یافت .. قدرت‌خلقی واقعی نیز تضعیف‌مدگردید و حرکات دشمن بااعمال چپ افراطی - که در جستجوی تبدیل این سازمان‌های نوپا به قدرتی دربرابر حکومت آلنده بود - تسهیل گردید.

درعین حال، فعالیت موفقیت - آمیز حکومت خلق در تحول روند انقلابی حائز اهمیتی‌استثنایی است. لازم بود نشان داده شود که نظام جدید موانع‌رشدنیروهای مولده را درجهت رشد اقتصادی، برای توزیع بهتر درامد ملی و ارتقاء سطح زندگی مردم، یعنی برای پیشرفت جامعه و عدالت اجتماعی، ازمیان برمی‌دارد. گواه این واقعیت‌فعالیت موسسات‌صنعتی باظرفیت کامل خود، رشد تولید برمبنای آن، و درآمد فزایندهٔ توده‌های کارگر، پیشه‌وران کوچك ومتوسط وتاجران دران دوران می‌باشد. بااینهمه به نقطه ای رسیدیم که در آن قدرت مولد بازهم بیشتر نیروی کار ازاهمیتی حیاتی برخوردار گردید . توده‌های کارگر، تحت رهنمودهای حزبماابتکارهای ارزندهٔ بسیاری‌رابکار گرفتند وبرای پیروزی درنبردتولید درموسساتی که دراختیار دولت‌قرار گرفته بود، وهمچنین درروستاها، بیش ازپیش کوشیدند. پیروزی کامل حکومت اتحاد خلق در حل مسایل اقتصادی می‌توانست‌غالب مردم رابه صورتی حتی‌وسیع‌تر و ومستحکم‌تر از پیش بجانب خود جلب کند، واین خود متقابلا بنحوی شگرف درحل موفقیت‌آمیز مسایل مرتبط بااحرازقدرت‌کامل کمك می‌کرد. اما خرابکاری های ارتجاع درتولید، سیاست ایجاد بی‌ثباتی که ازجانب امپریالیسم ایالات متحدهٔ آمریکا دنبال‌میشد، ونیزنادیده انگاشتن‌مسایل‌اقتصادی وفقدان جهت گیری صحیح در اقتصاد، سرانجام کفهٔ ترازو را علیه ما برگرداند.

درپرتو این حقایق است که مسئله قدرت درشیلی خود نمایی می‌کند.

انقلاب شیلی نشان میدهد که حاکمیت طبقه کارگر و نقش رهبری‌پیشاهنك، درادامه موفقیت- آمیز روند انقلابی، عاملی قطعی است .

حاکمیت طبقهٔ کارگر درمبارزه تامین میشود و تنها درصورتی بوسیلهٔ دیگر طبقات و بخشهای اجتماعی برسمیت شناخته میشود که درواقعیت وجود داشته باشد. هروقت‌که طبقه کارگر سیاست استوار اتحاد راپی‌گیرد، این مهم بدست می‌آید، وپیشاهنك آن در این عرصه قادر به پیشروی موفقیت آمیز می‌گردد.

توفیق درجلب خرده بورژوازی، طبقهٔ متوسط، ونیمه پرولتاریا به یکی ازعوامل اصلی درنبردبرای ایجاد موازنهٔ مطلوب قوا درانقلاب مبدل شده است. در کشوری مانند شیلی این نیروهای میانی اجتماع کثیرو پراهمیت‌اند. آنها بهیچوجه یکپارچه نیستند. عناصر اصلی این ترکیب، دهقانان ، همراه بابخشهای تنگدست‌جمعیت، پیشه وران و تاجران خرده‌پا ، صنعتگران، اداریها، روشنفکران و دانشجویان، واز این قبیل می‌باشند. ماهمچنین می توانیم کارگران مزدوری راداراین زمره بگنجانیم که تحت‌لوای پرولتاریا نیستند. دریك دوران انقلابی ، دگرگونی تمایلات این قشرهاو نوسان‌شان میان مواضع‌پرولتاریا وارتجاع بنحوی بارزآشکارمیشود. پاره‌ای از آنها درشیلی طی‌روند انقلابی جانب‌جنبش‌خلق‌راگرفتند. امامبارزه برای جذب اکثریت این قشرها می‌بایست مداوم باشد . آنها درمرحلهٔ آغازین تا حدود معینی به حمایت از حکومت برخاستند ویا موضعی خنثی‌اتخاذ کردند؛ اما درمرحله‌ی نهایی‌غالبا بسوی ضدانقلاب کشیده شدند . برای بسیاری نتیجه گیری کلی چنین بودکه اینگونه چرخش ها گریزناپذیرند. ادعاشده است که قشرمتوسط بمحض‌اینکه بااحتمال واقعی تغییرات‌بنیادی رویاروی‌شود بطور عمده به آغوش ارتجاع باز می‌گردد تا «مزایای نسبی» خودرا حفظ کند. بنابراین چنین بحث میشود که جبههٔ متحد خلق نباید درتوسعه موفقیت پیشین‌خود در جلب قشرهای میانی بکوشد و باید به پشتیبانی اقلیتی‌ازآن‌بسنده کند .

این نتیجه گیری نادرست‌است. روشن است‌که شرایط زندگی اکثریت دهقانان ونیز مردمی‌که ناچاربه مهاجرت به شهر می‌شوند (روندی‌که بویژه درشیلی‌وسیع است) وازاینرو ناگزیر به‌زندگی براساس اشتغالات فصلی‌وناپایدار هستند ، وهمچنین‌شرایط‌زندگانی دیگرزحمتکشان باشرایط‌پرولتاریا قابل قیاس، وگاه بدتر، میباشد. این قشرها تنها ازطریق اقدام مشترك باطبقهٔ کارگر می توانند مکانی مناسب درجامعه بیابند و دورنمای زندگی خود را بهبود بخشند .

تنها پیروزی‌طبقه کارگرمیتواند مشکلات آنهارا نهایتا حل کند. ازاین‌رو احتمال دست یافتن به وحدت وتفاهم متقابل با آنها همواره موجود است.

تضادهای معینی میان خرده بورژوازی وطبقهٔ کارگروجوددارد. بااینهمه تردیدی نیست‌که خرده بورژوازی نیز قربانی سیاست انحصارها و تمرکز سرمایه در دستهای الیگارشی مالی است . تضاد میان خرده بورژوازی و سرمایهٔ بزرگ روبه تعمیق است، و این بیش از هرچیز تفاهم‌متقابل آن باطبقه‌کارگررا محتمل‌میسازد. پس مسئله دستیابی بچنین تفاهمی است.

این مهم درمورد انقلاب شیلی می‌بایست بااجرای قاطع یك‌برنامه که علایق طبقهٔ متوسط رادرنظر گرفته، جهت‌حملات اصلی‌نیروهای خلقی را بر ضد امپریالیسم و الیگارشی متوجه ساخته باشد حاصل شود. درواقع هم، دردوران نخست حکومت خلق، هنگامی‌که برنامه اجرا می‌شد، سمت گیری این قشرها دربرابر انقلاب مثبت بود. درسطح سیاسی، ایجادتفاهم متقابل بمعنای یافتن کانال هایی برای توافق میان اتحاد خلق و دموکراسی مسیحی، که حامیانش درقشرهای متوسط ریشه داشتند، بود. این بویژه ازآنرو مهم بود که چنین سیاستی در عین حال می‌توانست به تقویت وحدت طبقهٔ کارگر، که دموکرات مسیحی‌ها نفوذ قابل ملاحظه‌ای درآن‌داشتند وهنوز دارند، مدد نماید. از دید ما، خط پرولتاریایی ایجاداتئلاف- های وسیع نه‌تنها نفوذ بورژوازی برروی طبقهٔ کارگر را افزایش نمی‌دهد بلکه درواقع کارگران را ازچنین نفوذی می‌رهاند.

تحقق موفقیت آمیز این خط نیازمند کار صبورانه از جانب پرولتاریا وسازمانهای آن‌میباشد. آنها باید از پیچیدگیهای مسئله ونیز توانایی امپریالیسم وارتجاع درنفوذ براین قشرها کاملا آگاه باشند.

درهمان ایام، اعمال‌چپ‌افراطی برضد مالکان کوچك ومتوسط ، اعمالی‌که بوسیلهٔ تمامی اتحادخلق مورد مخالفت قرار نمی گرفت، واکنشی منفی برانگیخت؛ بی‌آنکه چپ افراطی براستی نیرویی‌باشد. این ازآنجا ناشی می‌شد که اتحاد خلق بهیچوجه درك خوداز سرشت مرحلهٔ معین انقلاب را بوضوح مشخص نکرده بود، وبعضی‌ازمردم باور داشتند که ایران‌پیش یك انقلاب تمام عیار سوسیالیستی بوده است. بعلاوه آنها توانائی تشخیص این رانداشتند‌که حتی دریك انقلاب سوسیالیستی باید چنان سیاستی نسبت به‌قشرهای متوسط اتخاذ شودکه به آنها اجازه دهد درتحول روند شرکت ورزند. این سیاست باید وسیع، انعطاف‌پذیر ودرعین‌حال مستحکم باشد. چنین سیاستی باید علایق مادی این قشرهارا باپی‌گیری و فشار خلقی توده‌ها تلفیق سازد تا خرده بورژوازی‌راازتزلزل بازدارد.

تارهای توطئه آمریکا

بقیه ازصفحه ۱

انقلاب افغانستان اگر چه نزدیك به دوسال زودتر از انقلاب ایران درگرفت ، امروزه باید آن را پشت جبههٔ این‌یك به‌حساب آورد. در مبارزه‌ای که با امپریالیسم‌آمریکا و متحدانش درگرفته است، اکنون بی‌هیچ اغراقی جبههٔ اصلی ایران است . واگر آمریکا ، با همدستی ضیاءالحق، «پناهندگان افغانی» را در پاکستان مسلح می‌کند و درخاك افغانستان به جنك با انقلاب وامی‌دارد ، یا اگر ازدرون دستگاه رهبری انقلاب برای واژگون کردن حکومت انقلابی افغانستان توطئه می‌چیند ، درواقع ، هدف نهایی‌اش ازپا درآوردن ایران امام‌خمینی است که ندای انقلابی‌اش در سراسر منطقه طنین‌افکن است و زورآزمایی قهرمانانه‌اش با قدرت شیطان بزرك جاذبه سرمشقی استثنائی دارد .

این همه‌راکسانی‌که درجمهوری اسلامی‌ایران‌مسئولیت‌های دولتی و انقلابی برعهده‌دارند باید بدانند و برمقتضای آن عمل کنند . در چنین هنگامهٔ نبرد با امپریالیسم ، آنان باید به هزار چشم مراقب باشند که دوام و استحکام پشت‌جبههٔ انقلاب ما در شرق به‌خطر نیفتد . بویژه نباید اجازه دهند که دلالان دشمن بیایند و زیر پوشش «برادری اسلامی ما را به باتلاق سازش یا همدستی در توطئه‌هایی که در نهایت جز به‌زیان‌انقلاب‌ایران نمی‌تواند باشدبکشانند. وحال که سخن بدین‌جا کشیده شد، این پرسش به خاطر می‌رسد که ، دویاسه‌روزپیش‌ازحوادث افغانستان ، آقاشاهی، وزیر خارجهٔ پاکستان، برای‌چه به‌تهران آمده بود ؟ اینجاچه گفت و چه شنید ؟ و چرا ، او که چنان به‌گرمی پذیرفته شده بود ، پس از شنیدن خبر کابل چنان بی‌سروصدا از ایران رفت ؟ و اما این‌خبر کابل که ما افتخار نوبری‌آن را در سراسر جهان داشتیم ... براستی، مایه افسوس و حتی نگرانی است که چرا ، در امری بدین‌باریکی واهمیت، برخی مسئولان باشتابی تب‌آلود و گویی از خداخواسته به‌دام پندارهای ساده‌اندیشانهٔ خود و نیرنگهای زیرکانه دشمن افتادند و سیاست ایران را در داخل وخارج‌به‌موضعی غلطو ناپایدار سوق دادند که تنها روشن‌بینی و قاطعیت امام‌می‌تواند آن را ازاین مخمصه نجات دهد . چگونه می‌توان به نام «همبستگی اسلامی» در صفی ایستاد که سادات وملك‌خالد و ضیاءالحق و سلطان‌قابوس در آن ایستاده‌اند ؟ چرا باید به‌راهی رفت که دلخواه کارتر است و درآن باید با هلموت اشمیت و مارگارت تاچر و مناخیم بگین همراه شد ؟ نه ، آقایان ! بهتر بنگرید . «همبستگی اسلامی » را در قصرهای طاغوتی جستجو نکنید . میان اسلام امام خمینی و اسلام سادات و همپالکی‌های خودفروختهٔ او ، میان اسلام فئودالها و روسای عشایر افغان که برای بازگرفتن امتیازات ستمگرانه‌شان برضد قدرت انقلابی قیام کرده‌اند و اسلام آن شصت‌هزار مستضعف شهید که خون‌شان وثیقه پیروزی انقلاب اسلامی ایران بوده است ، کدام همبستگی می‌تواند وجود داشته باشد ؟ با این «همبستگی» خطر پشت دروازه‌های ایران سر برمی‌دارد وانقلاب ایران به نابودی تهدید می‌شود . آیا همین قرینه که اسرائیل و مصر هر دو اعلام‌می‌کنند که همهٔ پایگاههای خود را در اختیار آمریکا می‌گذارند تا با « تجاوز شوروی به افغانستان» مقابله‌کنند کافی نیست؟ آیاهمین‌که امریکا ازکنیا وسومالی وعمان برای استفاده از پایگاههای دریائی مومباسا و بربرا و مصیره «پاسخ‌دلگرم‌کننده» میشنود هشدار دهنده نیست؟ آیا مصطفی خلیل، نخست وزیرسادات، به‌چه منظور ازضعف قدرت دفاعی کشورهای عرب منطقه خلیج فارس سخن میگوید؟ وآیااین وعدهٔ شیرین فلان مقام وزارت خارجهٔ آمریکا، که پس ازرفع بحران ایران، روابط آمریکا بافلسطین بهبود خواهد یافت برای چیست؟

همه چیز نشا ن‌میدهدکه امپریالیسم آمریکاودستیاران ودست نشاندگان‌آن دراروپا وآسیا، برای سرکوب انقلاب درسراسر منطقه، سرگرم تنیدن تارهای توطئه بزرگی‌هستند. حضور نیروهای شوروی درافغانستان، اگر باواقع‌بینی ارزیابی وبعنوان عامل تقویت پشت جبههٔ انقلاب ایران نگریسته‌شود، می‌تواند توطئه راخنثی کند. ولی، متاسفانه، این‌نگرانی‌هست که موضع‌گیری‌های نسنجیدهٔ تعصب‌آلود دررادیو تلویزیون ومطبوعات واجتماعات موجب بالاگرفتن هیجان عمومی‌گردد، وآنوقت بروز حوادثی درداخل کشور یادرمرزها پای ایران را، خواسته وناخواسته، به راه خطرناك همگامی با دشمنان سوگند خوردهٔ انقلاب واسلام بکشاند. واین‌می‌تواند دیریازود پایان دردناك انقلاب‌اسلامی ایران باشد.

خطر جدی است. ازهم‌اکنون باید هجوم همزمان همهٔ جریانهای ضدانقلابی ومخالف رهبری قاطع امام خمینی را در این هنگام که انتخاب رئیس جمهور در پیش در انتظار داشت. آنچه روز جمعه درقم وتبریز روی داد هشداری است‌که نباید سرسری گرفت.